

«بدنبال تصویب ماده واحده مربوط به ۶۰۰ تصویبنامه دولت طی یک هفته گذشته از طرف دولت آقایان، وزیر دادگستری به تصویبنامه، وزیر فرهنگ ۱۹ تصویبنامه، وزیر کشور ۳۰ تصویبنامه، وزیر مشاور ۴۵ تصویبنامه و وزیر صنایع و معادن ۵۴ تصویبنامه برای تصویب بمجلس بردند!»

تقریرات

شماره مخصوص «
در ۳۰ صفحه - بها: ۱۰۰ ریال

و کلا:

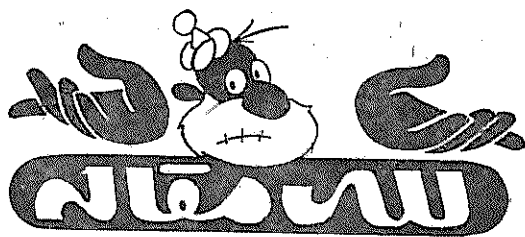
- هنوز داره برف میار؟

رئیس:

- نه، هنوز داره

تصویبنامه میار!





حل مشکل بودجه

کمسیون مخصوصی که برای رسیدگی بوضع بودجه ۹۴ سال چهل و سه درست شده هنوز نتوانسته است بیش از یک جلسه تشکیل بدهد چون مشکلاتی در کار بودجه وجود دازه که طبق معمول سنواتی باید بدست توانای مایه و گمرکات حل گردد و مادام که این دو وزارتخانه تصمیم قطعی اتخاذ نکرده اند تشکیل جلسه فایده ای ندارد .

مشکلات بودجه معمولاً در یک جمله خلاصه میشود «عدم توازن بین هزینه و درآمد» ! همان در آمدی که باید بوسیله مالیات و گمرکات تأمین بشود بطوریکه «منابع مطلع» اظهار میدارند ممکن است سال آینده ، نفت ، حداقل ده درصد اضافه درآمد داشته باشد. البته منظور آن نفتی که کنسرسیوم چپ ها میبرند نیست یکوقت خیالتان ناراحت نشود ! منظور آن نفتی است که بنده و شما در پریوس میریزیم و دهقانان آزاد شده در چراغ !

ولی بهر حال «منابع مطلع» هم زیاد نمیتوانند اطمینان کرد چون اینها هر وقت از گران شدن یک کالای انحصاری صحبت میکنند فقط و فقط صد درصدش ممکن است صحت داشته باشد !

با صد درصد هم که کار درست نمیشود ! پس باید در انتظار بود که وزارت مایه همتی بفرماید چند درصدی روی قیمت سیگار و قند و شکر و جای و این حرفها بکشد تا توازی در بودجه بوجود بیاید .

لا بد خواهد گفت چرا وزارت گمرکات به کالاهائی مثل فیلم های مزخرف خارجی ، حق گمرک و سود بازرگانی بیشتری نمی بندد

کاکا در پاسخ این سؤال مجبور است بگوید این فیلم ها هم مانند دارو مورد نیاز ما میباشد و به یک کالای مورد نیاز هم صلاح نیست زیاد گمرک بست چون ممکنست خدای

نخواست حضرت وارد کننده فیلم ورود این کالای ضروری را کاهش دهند و آنوقت نوباوگان ما از تماشای فیلم های

وسترنی مانند: «تیر انداز چپ دست» مردشلول بند، آدمکشان حرفه ای ، یک سوار تگزاس ، «هاد» و امثال اینها محروم گردند حالا بدرک، خانمهای مکش مرگ ما اگر در فیلمهای

آموزنده هالیوود بدن نیمه لخت و ساقهای بلورین آیتنا- اکبرک و الیزابت تیلور و بریژیت باردو را نه بیند طرز ارائه سکس و مبارزه با فساد را از کجا یاد بگیرند ؟

نه ، خجالت نکشید ، - حرف بزنید چون امروز بودجه کل مطرح است و درباره هر مسئله ای میشود حرف زد !

خوب پس معلوم میشود که جواب منطقی ندارید بنا بر این بجای هر گونه اعتراض بی اساسی بروید دعوا کنید که دستگاه عوض فشار آوردن به کنسرسیوم چپ ها و وارد کنندگان «بنچل جات» با بالا بردن قیمت نفت و قند

و شکر و چای و سیگار ، کسر بودجه را تأمین کند چون اینکار به خیر و صلاح نزدیکتر است ! خدا رحمت کند مرحوم ملا را که یکشب میخواست در خانه را با کلیدی که در جیب داشت باز کند ولی دفعاً کلید از دستش افتاد و ناپدید شد .

ملا بلافاصله کوچه را زیر پا گذاشت و رفت جلوی بقالی محله مشغول جستجو شد . بقال پرسید بی چی میگردی ؟ ملا جواب داد کلید در خانه مون . بقال مجدداً پرسید کلید را کجا گم کردی ! ملا گفت جلوی در خانه . گفت پس چرا آمدی اینجا میگردی ؟ ملا با همان سادگی خاص خودش جواب داد : برای اینکه اینجا روشن تره !

آدم وقتی خوب فکر میکند میبیند واقعاً جلوی دکان مصرف کنندگان قند و شکر از همه جا روشن تر است باید کسر بودجه را همانجا جستجو کرد ! «کاکا توفیق»

رونوشت برابر اصل است

حضرات «لایحه چپ» بعد از اینکه بقول خودشان یک سال تمام وقتشان را صرف تنظیم لایحه استخدام کردند و قریب سه چهار ماه هم درباره آن نطق و کثفرانس و سمینار تشکیل دادند و یک مدتی هم آنرا در معرض انتقاد کارمندان دولت گذاشتند ، دست آخر هفته قبل به این نتیجه رسیدند که باید برای رسیدگی به این لایحه ، کمیسیون استخدام را به سه تا «سو کمیسیون» یعنی کمیسیون فرعی تقسیم کنند شاید فرجی حاصل شود. خدا پدر ملائذین را رحیم فرماید را بیمارزد که اینجور بدعت ها را گذاشت. از ملا پرسیدند: وقتی که ماه ، نومی شود ماه کهنه را چکارش می کنید ؟ جواب داد :

تکه تکه اش می کنند و ازش ستاره میسازند . حالا کار لایحه چپ ها هم شده عین حرفهای ملائذین با این تفاوت که ملائذین لایحه خودشان معنی حرفهای خودش را می فهمید...

«علاج واقعه بعد از وقوع»

زن - چرا هر چی خرت و پرت بود ریختی زیر تخت خواب ؟ شوهر - برای اینکه دیگر کسی نتواند آنجا «پارک» کند !

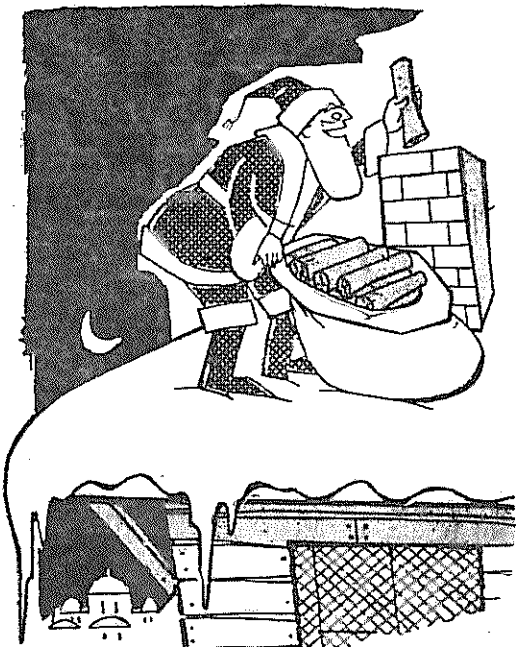
«ریاضت بچه گانه!»

مر قاض - آقا لطفاً دو قرآن میخ بدید . میخ فروش - دو قرآن میخ که بجائی تان نمیرسد ! مر قاض - واسه بنده زاده میخوام !

«پیشگیری!»

زن - حقوق گرفتی ؟ شوهر - میخواهی چکار؟ زن - هیچی ، میخواستم هوای کار دستم باشد که نصفش میروم سر جیب خیط نشو !

فرنگیها معتقدند که بابا نوئل شب ژانویه برای مردم «کادو» میبرد.



بابا نوئل - مثل اینکه این بابا به هیزم بیشتر احتیاج داره .

درخوابهای بازار گنجی پیدا شد .



- آخ جون .. گنج گنج گنج !

«جمعیه رسم در خدمت توائت» مدبر کل - هلال «ابروت را چه خوب کشیدی ماشین نویس - آخر پادست نکشیدم ، با پیر کاره کشیدم !

روزنامه فکاهی

توتینا

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

اداره : تهران
 خیابان استانبول - شماره ۱۲۸
 تلنن : ۳۹۶۷۳
 عنوان تلگرافی : « تهران - روزنامه توفیق »
 چاپ : رنگین
 باغ سپهسالار - تلنن ۳۹۶۸۵
 امور هنری توسط : «استودیو توفیق»

نقل و اقباس مندرجات این روزنامه در مطبوعات ، رادیوها ، تلویزیونها و هر کجای دیگر بهر طریق اکیداً ممنوعست و حق استفاده از آن منحصرأ متعلق بروزنامه فکاهی توفیق میباشد .

بیای اشتراك

یکساله : ۴۰ تومن
 ششماهه : ۲۲ تومن
 برای کلیه کشورهای خارج : (با پست زمینی) :
 یکساله : ۴۵ تومن
 ششماهه : ۲۵ تومن
 (با پست هوایی) :
 بیای اشتراك باضافه مخارج پست هوایی آن.
 بیای اشتراك نقداً دریافت میگردد.

سیم!

«خاله سوسکه»

«عوج بن عنق»

یکی از سرگرمیها! و «تفریحات سالم!» مردم شهرستانیا اینستکه تا چهار تا دانه برف یا باران میآید کلیه سیمهای ارتباطات تلفنی و تلگرافی شهرستانیا آنها قطع میشود و باعث ناراحتی مردم میگردد. مطلب زیرما راجع به همین موضوع است.



برف سنگینی که از نصف شب شروع بیاریدن کرده بود هنوز هم می بارید.

علیمحمدخان نماینده شهرستانی توفیق که سهیمه روزنامه آهفته اش بعد از دوروز هنوز نسیده بود زودتر از روزهای پیش از خواب بلند شد، ناشتائی را خورد و تر و فرز کفش و کلاه کرد و بطرف تلفن خانه شهرستانشان براه افتاد.

همه جا سفید شده و تاگ و توکی سنگ و آدم توی کوچه و خیابان میان گل و شل، در زیر برف اینور و آنور میرفتند.

روی پشت بام و دیوارهای کلی و کوتاه برف نشسته و سردیوارها در اثر آب شدن برف، باندازه یک کوجب خیس شده و آب در انده بود.

علیمحمدخان بقیه پالتوش را بالا کشیده و تندتند از روی برفها بطرف تلفن خانه میرفت تا از دوستش که در یکی دیگر از شهرستانها بود پیرسد سهیمه او رسیده یانه؟

جلوی «اداره فکس تلفن» رسید، از پله های چوبی لقی لقی و خیس و برف گرفته «اداره» بالا رفت و با سروروی خیس وارد اطاق مخصوص شد.

اطاق شلوغ بود و اغلب مردم پس از کمی یکی بدو یا تلفن چی غرغر کنان از اطاق بیرون میرفتند. نوبت علیمحمد خان رسید جلورفت و گفت:

«آقا میخواستم با شیراز صحبت کنم.

تلفن چی کمی فکر کرد و گفت: «شیراز؟! آهان شیراز...»
شیراز دیشب نسیم آمده سیمهایش را از جا کنده و با خودش برده!

پس ارتباط قطعه؟
- با اجازه تان...
علیمحمدخان دستی به پیشانی اش کشید و گفت:
- حالا که اینطوره پس اصفهان رالطف کنید.

«اونهم دیشب بارون آمده سیمهایش رو بهم افتاده و تصالیه کرده!»

چرا نمیرین از هم جداشان کنید؟
- سیم کشمان قهر کرده رفته ولایتشان!
- پس... پس مشهدرا بدهید!
- اتفاقاً مشهد هم دیشب

زگی...!

دوش از زلزله بازار تکان خورد - زگی! یک تکانی که چنین بود و چنان خورد - زگی

رقم از خانه برون با دل خون، جیب تهی دلبری تیرفکند و به نشان خورد - زگی

میکنند فیس برای ریه و قلوه من شکم بسکه خوراکی گران خورد - زگی

آنکه میگفت منم شامپون مشت زنی! مشتها گاه ازین، گاه از آن خورد - زگی

کارتها رفت بندوق بنام من زار قرعه فال بنام دگران خورد! - زگی

بکنش جوجه و مرغ و پلو و بوقلمون دگری شبهمه شب با دوزان خورد - زگی

بانوا، ویسکی اعلا زد و در رقص آمد بینوا حسرت یک لقمه نان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

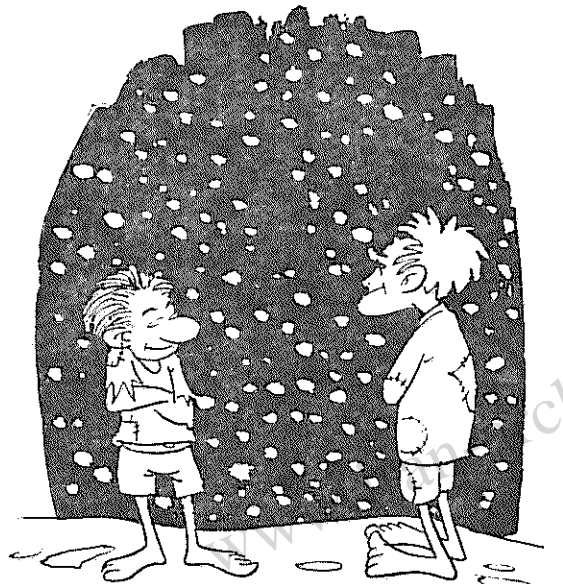
غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی

غم و اندوه خودش پاک فراموش نمود بسکه کا کا غم بهمان و فلان خورد - زگی



این با با نازل از کجا بالا میره که از دوشش اعیو نه پائین میاد؟
از دیوار خونه ما فقیر فقرا بالا میره!؟



نور و صحنه!

یکی از همشوریهای آقای ساعت ملاغهای خداوند هوش سرشار میگفت:

یکروز صبح زود بمنزل آقای ساعت رفته و باهم از منزل بیرون آمدیم که دنبال کارمورد نظر برویم

با اینکه یک باجه بلیط فروشی درست جلوی در منزل آقای ساعت بود ایشان بدوید و بانظر خیابان رفتند و از باجه بلیط فروشی یک اتوبوس خریدند و هن هن کنان بر گشتند که سوار اتوبوس بشویم.

منکه حاج و واج مانده بودم کمی خودم را جمع و جور کردم و پرسیدم:

«داداش، خدای فکرده مگه سیمات قاطبی شده؟ بلیط فروش باین نزدیک را ول میکنی

میروی اونور خیابان از بلیط فروشی که ۲۰۰-۳۰۰ متر دورتره بلیط میخری؟! جناب ساعت ملاغهای بالحنی که سعی میکرد قانع کننده باشد گفت:

«رفیق، تو که از درد دل بندگان خدا خیر نداری! اون بیچاره ۶-۷ نفر نونخور داره - من همیشه چار تا قدم میرم پائین تر بلیط اتوبوسو از اون میخرم که صنار سدهی بیشتر گیرش بیاد و چرخ زندگیشو بچرخونه!!!

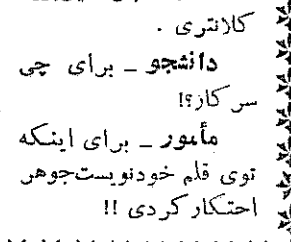
«ابدلی!»

«میکه»
- فرا رز میخها را کجا می بری؟
- میبرم به لاستیک اتومبیلتان بگویم که دیرتر ساییده بشود!

«ساعت ۲۱ سنگ»
مریض - آقای دکتر من دست چپم خیلی درد میکند. دکتر - تا شما باشید دیگر ساعت ۲۱ سنگ به چنان بنیدید!

«میکه»
... مرکز! ... الو! ... مرکز! ... مرکز! ...
... بفرمائید اینهم مرکز. علیمحمدخان با عجله گوش را گرفت و مشغول صحبت شد:
- الو مرکز... لطفاً روزنامه توفیق را بدهید.
- آقا تلفن شان نم کشیده کار نمیکند!؟
علیمحمدخان که پاک از کوره در رفته بود، همانطور که گوش توی دستش بود فکر کرد مقام مسئولی را گیر بیارود بگوید اوضاع از چه قرار است و بیش شکایت کند روی این حساب بلافاصله گفت:
- پس لطفاً تلفن رئیس شرکت تیلیفون را بدهید.
... رئیس تیلیفون «سیمهایش خرابه!»
- معاون آقای وزیر پست و تلگراف را بدهید!
... آقای معاون «یه سیمشان کمه!»
- ای بجهنم... تلفن وزیر پست و تلگراف را بده.
- نمیشه آقا نمیشه... آقای وزیر از زیر ریش سیمهایشان قاطی شده!؟!...
«پایان»

در زمان جنگ: مأمور - بفرمائین بریم کلاتری. دانشجو - برای چی سر کار؟! مأمور - برای اینکه توی قام خود نوست جوهر احتکار کردی!!



مدیر کل شیر و خورشید - الو! قزوین؟ بطوری که گزارش دادن در اثر سهل انگاری مأمورین، یکساله که در اون نواحی، زلزله ای سیلی چیزی نیامده فوراً علت را گزارش دهید!

مدیر کل شیر و خورشید - الو! قزوین؟ بطوری که گزارش دادن در اثر سهل انگاری مأمورین، یکساله که در اون نواحی، زلزله ای سیلی چیزی نیامده فوراً علت را گزارش دهید!

مدیر کل شیر و خورشید - الو! قزوین؟ بطوری که گزارش دادن در اثر سهل انگاری مأمورین، یکساله که در اون نواحی، زلزله ای سیلی چیزی نیامده فوراً علت را گزارش دهید!

مدیر کل شیر و خورشید - الو! قزوین؟ بطوری که گزارش دادن در اثر سهل انگاری مأمورین، یکساله که در اون نواحی، زلزله ای سیلی چیزی نیامده فوراً علت را گزارش دهید!

مدیر کل شیر و خورشید - الو! قزوین؟ بطوری که گزارش دادن در اثر سهل انگاری مأمورین، یکساله که در اون نواحی، زلزله ای سیلی چیزی نیامده فوراً علت را گزارش دهید!

مدیر کل شیر و خورشید - الو! قزوین؟ بطوری که گزارش دادن در اثر سهل انگاری مأمورین، یکساله که در اون نواحی، زلزله ای سیلی چیزی نیامده فوراً علت را گزارش دهید!

مدیر کل شیر و خورشید - الو! قزوین؟ بطوری که گزارش دادن در اثر سهل انگاری مأمورین، یکساله که در اون نواحی، زلزله ای سیلی چیزی نیامده فوراً علت را گزارش دهید!

مبارزه با تلفات

آماري که چند روز قبل منتشر شده حاکی از آنست که در آذرماه گذشته عده کسانی که در نتیجه گاز ذغال خفه شده اند بوجه قابل ملاحظه ای افزایش یافته است. بعقیده کاکا که از طرفداران پرو پا قرص سیاست «دراز کردن حکیمباشی» است بگانه راه علاج این مشکل همانا سران کردن نرخ ذغال است تا اگر ندادت غیر مختصری هم رخ میدهد بعلمت سرمای شدید باشد و ذغال زبان بسته روسیاه نشود!



برف یارو کن ما - اوسا علم، که کاری دستمون نداد، بازم به اوسا کریم!

ستون باستان شناسی

« پایتخت هخامنشی »

مهم ترین خبر هفته گذشته هماغطور که اطلاع دارید خبر مر بوط، کشف پایتخت هخامنشی توسط باستان شناسان ایرانی است. در نزدیکی زابل بود. پایتخت هخامنشی یکی از پایتخت های ایران کن بشمار می آید. ساکنان پایتخت ایران نوین که بعنوان خیر نگار و عکاس به آنجا رفته بودند پس از مشاهده اسکلت پایتخت مزبور گزارشی با استفاده از نظریات باستان شناسان ایرانی وایتالیایی تهیه کرده اند که مطابق آنجا عمل مقایسه وضع عمومی پایتخت ایران نوین را با پایتخت ایران کین امکان پذیر میسازد. آنچه از این گزارشها استنباط میشود مردم دوران هخامنشی از خوردن ماهی سفید و حتی «ماهی حلوا» که به بحر صید آن خیلی نزدیکی داشتند، محروم بوده اند چون در پایتخت آنجا تعداد بسیار زیادی «کیوسک شیلان» دیده شده و بعقیده باستان شناسان در هر پایتختی که شیلان وجود داشته باشد ماهی در حکم سیرغ و کیمیا خواهد بود!

در پایتخت هخامنشی تعداد جمجمه های بدست آمده غیر قابل شمارش میباشد و ایسن مطلب خون میرساند که سکنة پایتخت مزبور از چهار میلیون هم متجاوز بوده ولی چون اغلب جمجمه ها فرتگی است باستان شناسان باین نکته پی برده اند که هرچه آوازه خوان و نوازنده دور گردیده رفرتگان آن زمان وجود داشت همه بعنوان شرکت در جشن زانو به پایتخت مزبور آمده اند ولی بجای آنکه مثلا یک هفته بعد رفرت رحمت کنند چون دیدن ایران برای خارجی ها جای بسدی نیست کنگر خوردند و لنگر انداختند تا برای باقی شتافتند!

عمارتی که بنام عمارت عدلیه در پایتخت هخامنشی دیده شده نمای خارجی آن کاملاً «سفید» میباشد و این خود مؤید آنست که دیوانه این پایتخت نزد مردم «روسفید» بوده است!

فراوانی میوه های سنگک شده در پایتخت هخامنشی از بی شهرداری بودن این شهر حکایت میکند و دیده نشدن حتی یک مفاز «صندوق سازی» در پایتخت مزبور مبین این نکته است که مرکز حکومت هخامنشیان فاقد مجلس شوغای ملی بوده است!

و اما جالب ترین نکته این گزارشی است که باستان شناسان پس از گردش کامل در پایتخت هخامنشی همه بالا اتفاق اظهار داشته اند که در بودجه کل ایرشیر کمترین سوء استفاده بعمل نیامده است بدلیل آنکه حتی یک کارخانه «باتری سازی» من باب نمونه در این پایتخت دیده نمیشود!



باید بالا بره رشد سیاست تا روشن شی باوضع زومنه بخون اخبار مارا دونه دونه «شدر»

در يك شیره كشخانه واقع در سلیمانیه شیرها با و افور بمأورین حمله کردند

خبر آمد که بازم های و هوش ز آژیور خطر در شیرخانه با «تجهیزات و تسلیحات» لازم! دماغها را چو خوب «سریا» گرفتند تا با يك حمله «وافور آسا»!

مردی در میدان سپه خود را با نفت آتش زد

با با آتش نزد، یخ کرده بودش دوسیر نفت مایه رفتش بایه کبریت که «هو» افتاد و گفتن چه نشستی

امسال هم مثل هر سال اغلب شرکت کنندگان در جشن ژانویه غیر مسیحی هستند!

بکوب مطرب که هنگام سروره نکو این عید اولاد مسیحه چرا ما کاسه داغ ترز آشیم کاکا پیرجان واسه شون مهنون تکن کولک به اینها جان من کمتر بکن بند

نرخ ماهی اعلام شد

دیگه اعلام کشته «نرخ ماهی» از این ارزون نرم دیگه نمیشه والا که میره بالا تر از بیست

کامبوج علیه بیدادگریهای آمریکا قیام کرده - جراید

(ز رحم اره و انصاف تیشه!) چه هنگه هنگه، چه تیب تیب، چه فوج فوج چه قدر دادش بیش باین «نداری» نه راسی راه و رسمش این چنینه؟ باید «خوبی» رم آخه در نظر داشت

اختلاف آلمان و فرانسه بحر حلا بحرانی رسیده است

بزن طبال زود طبل نفاقو نیکا کن «ژست» این دو قلمچاقو چه جور و واسه هم دور خیز میگیرند کوی دشل و لمیدن که «تیز» میگیرند

«از فردا ماهی بقیمت ارزان در کیوسکهای شیلان بفروش میروند» - جراید



کارمند - قربان من دوروز مرخصی میخوام . رئیس - چیه، باز زنت زانیده؟ کارمند - نه، میخوام برم توصف ماهی شیلان بلکه یه دونه ماهی بگیرم بیاد!!

در شب ژانویه:

امشب شب ژانویه است، تو خونه میری یا بیرون میمونی؟

نه، بیرون میمونم، چون ار باهم میره هتل هیلتون باید بیرون هتل مواظب ا تو میباش باشم.

اتفاقاً منم امشب «جیورم»

با بچه هامون بیرون باشم.

تو هم هتل هیلتون

جا رزرو کردی؟

نه، صاحبخونه

جوابمون کرده!



در شب ژانویه:

زن و مرد ارمنی - بریم بابا، اینجا هم که مسلمانها واسه ما جا نداشته اند!؟

آخرین خبر:

تنزل نرخ یخ!!

با اقداماتی که اخیراً از طرف شهر تاری بعمل آمده یخ مورد نیاز مردم کاملاً تأمین گردیده و در نرخ آن نیز تنزل فاحشی بوجود آمده است. اقدامات شهر تاری در این زمینه قابل یخ کردن است!



اولین بیت ما بنام خداست که بماداده کشک و خامه و ماست بعد از آن روی صحبت بنده هست با تو جناب خواننده با تو که چار چشمی و هشیار آمدی تا بخوانی این اشعار با توام ، بعله با توام ، با تو باز کن بهر بنده گوشه‌تو این ستونی که میشه اینجا باز میکنند بعد از این بسی اعجاز هست عنوان آن «**الو مرکز**» توی آن درج کردد اخبار از- جمله شهر های این کشور تا مکی وضعشان شود بهتر چون همه شاکی اندوناراضی دلخور از حال ودل یر ازمانی چونکه از لطف اولیاء امور دمکفتان کرد و چاق و قطور همگی صاحب غم و دردم مثل زردک تمامان زردیم

بله کاکا زروی این افکار با مساعی و کوشش بسیار کرده تاسیس این «**الو مرکز**» تا نمایند جمله از آن حنظا! چونکه گیرنده خیر خود اوست سیم آن نیز وصل بر خود اوست بعد از این هست باشما کوشش با شما هست هر دوتا کوشش پس اوهم اهل هر کجا هستی بیخود این جور خموش بنشستی باشو بفرست بهر ما اخبار خبر از شهر خود بده بسیار چونکه کاکا از این شماره سال کرده این صفحه را تمام و کمال؛ مختص ساکنین شهرستان بهر درج شکایت آنان بله باشو زجا ، خبر بفرست خبرو ، هر چه زودتر بفرست هر کاری داری با **الو مرکز** بنویس روی یک ورق کاغذ ا سعی کن خوب و مختصر باشه نباشه داستان ، خبر باشه پس از آن نامه را ز شهرستان بفرستش بجانب تهران چاپ گردد در این ستون باشی (هست البته شعر مختص معی) باز هم یادتون نره ، پس از این شکوه هر چی ز شهر خود دارین

بندر لنگه به بندر عباس می آیند و از نبودن آب شکایت میکنند . تانکرهای دولتی راهم مسئولین می- گویند «نقص فنی ا» دارد ولی با وجود این هر روز تعدادی تانکر آب، برای ادارات آورده میشود میخواهیم ببینیم مگر خون ادارات ! از خون ما مردم رنگینتر است در تانی چرا تانکرهای آب برای ادارات ننه هستند و برای ما زان با با ؟ بی آبی در اینجا بجدی است که هر حلب آب شور هجده تا بیست ریال و بیشتر بفروش میرسد خدا پدر و مادرش مرا نیامرزد که این نرخ زاروی آب گذاشت «**تشنه لب**» اشفهان :

چشم !

از هموطنان عزیز خواهش می کنیم که برق اصفهان را چشم نزنند ! چون ممکن است بر ک غیرتش بر بخورد و از خودش نور بدهد ! «حسن زندی» کاشان:

تکذیب !

چون جراید هفته قبل خبری منتشر کرده بودند که «زلزله دهکده ای را در کاشان خراب کرد» لذا باطلاع عموم میرسانم که خبر مزبور بهیچوجه صحت ندارد و بنده کمافی السابق در تهران هستم و تا بحال پای این جانب هم به کاشان نرسیده و اصولاً اهل اینجور کارها نیستم ! ارادتمند: «زلزله» سفیر کبیر عراق.

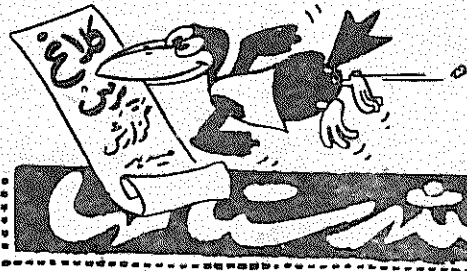
آماده پذیرائی و حمالی کردن اشیاء شاهستند ضمناً از تنبیه بدنی هم مضایقه ای ندارند . «سفر بخیرا» «اطفرائی»

کرمان :

مژده مسرت بخش ! با اجازه مقامات لا مسؤل ! مملکت گل و بلبل آن عده از افراد «هندوستان» ایران (که همان کرمان باشد) همینکه دستشان بدهنشان رسید فلنگ را میندند و میروند تهران بقیه هم از زور بیکاری و گرسنگی عمرشان را به کله گنده ها میبخشند ! و باین ترتیب یکی دو

آموزان را قانع کنیم چند تا خبر برایشان نقل میکنیم : «در رفسنجان دبیر ریاضی تعداد کافی نیست.» «دانش آموزان مرودشت کتاب درسی ندارند.» «دانش آموزان شهریار کتاب درسی ندارند.»

حالا دیدید دانش آموزان عزیز! وقتیکه نه کتاب هست و نه معلم ، کلاس ششم بچه دردتان می خورد بروید خدا را شکر کنید که همین یازده کلاس راهم قاچاقی خواندید !



سال دیگر وزارت جلیله معارف با کمال مسرت بدانش آموزان درس خوان! مژده میدهد که از خواندن چند صفحه جغرافیا بنام استان هشتم معاف خواهند شد ! باز هم بگویند عمل مثبت انجام نمی شود !! «ع. ا. باهری» بندر عباس :

اشمار! مدرن!

هر روز عده زیادی از اهالی

بندر پهلوی :

(از سری عکسهای «چهل هزار دلاری» توفیق)



مدیر فنی جدید شهرستان بندر پهلوی آقای چهار صمدی سزارش یکساله آموزشی شهرستان را برض فرمائید از ما مرسیاندا!

نمایشگاه !

مردم مرو دشت بیشتر اوقات در حال گردش و تفریح هستند و روزی چند مرتبه بنمایشگاه نمایشگاه میروند این نمایشگاهها در تمام نقاط شهر وجود دارد و آنهم مغازه های این شهر است چون سنگهای ترازوی آن اشیاء مختلفی از قبیل پاره آجر ، پیچ و مهره ، دسته کفگیر ، استخوان سگ ، چینی شکسته و آثار عتیقه دیگری است که مشتری ضمن خریدن اجناس مختلف ، از نمایشگاه آثار عتیقه نیز دیدن میکنند ! «اماشاگر»

فما :

اگر ... !

اگر پولهای جیب شما زیادی میکند ، اگر طرز دوخت یارنگ لباستان مورد پسندتان نیست ، اگر کفشهای شما تنگ یا گشاد است . اگر ساعت شما عقب یا جلو کار میکند و بالاخره اگر مدتی است از کتک خوردن محروم هستید بدون اینکه استخاره کنید سفری به فسا بیاید چون سارقین محترم در بین راه

بیمه ارستان کو بیسم !

بیمارستانی که درساوه داریم واقعا کو بیسم است چون از وسایل جراحی فقط چراغ عمل وجود دارد ! بقیه وسایل جراحی همه معاون یکدیگرند ! چاقو بجای قیچی و قیچی بجای پنس و پنس بجای پنی سیلین ! بکار برده میشود ! جراح بیمارستان میگوید اعمال جراحی را که مربوط بشکم باشد انجام نخواهد داد چون وسایل کافی نداریم ، ماهم با خودمان قرار گذاشته ایم که اگر روزی روزگاری هوس کردیم مریض بشویم ! و احتیاج بعمل جراحی داشته باشیم شکیمان مریض نشود و بشکیمان هم گفته ایم مرض ممنوع ! «مریض منتظر خدمت» نجف آباد :

چاره !

کاکاجان ترا بخدا بدرد دل ما گوش بده : در اینجا وضع قند و شکر و دخانیات خیلی بلشو است هر وقت که احتیاج بقند و شکر داریم وبمسؤلین مراجعه میکنیم می- گویند قند و شکر نداریم ولی دخانیات داریم ! ولی وقتی برای دخانیات مراجعه میکنیم می- گویند دخانیات نداریم ولی قند و شکر داریم ! ترا بخدا بگو تکلیف ما چیست ؟

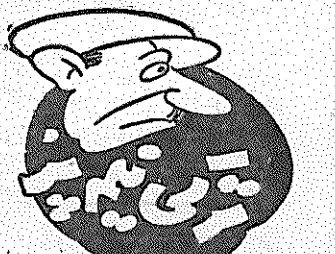
کاکا - جان من اینکه کاری ندارد شما هم هر وقت قند و شکر خواستید بروید بگوئید دخانیات میخواهیم و وقتی گفتند دخانیات نداریم ولی قند و شکر داریم قند و شکر را بگیریید و بجانشان دعا کنید ! (برای سیگار هم همین کلک را سوار کنید.) داراب:

قاچاقی !

عده ای از دانش آموزان داراب برای مانوشته اند که ما کلاس پنجم طبیعی را خوانده ایم ولی در این شهرستان کلاس ششم طبیعی هنوز دایر نشده و ما در بلا تکلیفی بسر میبریم . ما برای اینکه این دانش

های بالام شهردار !

بنده اساساً بودنیان لاپ گالمیش معطل که آخر با با ، بوردا نه جور دنیا دور ، بوردا هیچ زاد معلوم دورور ، بیله بودنیان تازه دن قاراشمیش اولوب که خلق حیران دور که اوین تکلیفی نه اولاجاخ ! . لاید تصور بو بورار سوز بنده بوردا دلی اولمیش یا سفیه اولمیش یا مثلاً ایستیرم بیر شخص معین مثل تحویل ویرم اما خیر ، اشتباه ایله سوز . نیه که هر نه من مطرح ایلدرم ایله حقیقت دور و السلام . ملاحظه بو یورون ! ... ایندی که باصطلاح قیش دور ، هر صباح هر سحر هر گون هر طرف دن قار یاقیر ، هر یاندا گور رسیز ایله لاپ آق اولوب ، بونا جنس قار واقعا بیر بو یوک معر که اولمیش دور ، در بیر بیله فصل ، آله بیز باخچی بو یوک نعمت مرحمت بو یوروب که اوین آدی (بالخ) دور . اما با کمال تأسف سیزه گرك عرض اولسا که بو لعنتی بالخ بیزه بش دردسر اولدی . آخر آدم هاردان گت سود ، درد دل ایله سون که اروز وطن ده ، اوز مملکت ده ، بالخ بالاسی هر بیردانه اون بیش تومن ! ؟ ... اما اگر بیر آز یوقور اولسا ایرمی تومن ایرمی بیش تومان واساتمازلر ! ؟ ... آخر بو نیچه شهردور ؟ ... مگر بالخ آمریکادن وارد اولار ؟ ، مگر بو بالخ نسلی زهر مار آیار میشدور که بو فصل دن بو جور مخلوقه ظلم ایلر سوز ؟ . آدم شرمنده اولار که بو آقای شهردار که بیزیم همشهری دور بو مسئله دن ایله هیچ توجهی بوخودور ... بیر نفر بو آدمه نیه دیماز که بالام ، آباسته بو وضعیت خیر وار یا بوخ ؟ ، اصلاً بیلیرسن بالخ قیمتی نه دور ! ؟ . نیه بو ایام دن بو جور اوین قیمتی بها اولوب ! ؟ ... بیر ایکی کون بونن کاباخ روزنامه دن مطالعه ایله دیدیم که جناب اجل بیزیم شهردار همشهری بکلی بالخ دن وسایر مسائل منحرف اولمیشدور و اوین عوضی تشریف آیار بیزه «درخت کاج» نرخ همین بو یوردی ! . بو صورت دن معلوم اولار که شهردار محترم نظرین بیله گلیب که درخت کاج و یا «کاج آغاجی» موضوعی تمام مسائل دن مقدم دور و البته بو مسئله بیر بو یوک مسئله دور که هر کسه عقلمن یتیش مز ! . عیبی بوخودور ، فعلاً بیزه چاره بو دور که ایله حوصله ایلیخ ، قیش تمام اولسا ، «کومور» روسیاه اولسا ، سورا دوباره باهم مشورت ایله روخ انشاء الله ! .



«کاکانوفیق» دادرس هست هست کوشی همیشه در دستش هر که دارد شکایتی موجود بفرستد برای کاکا زود نفرستد اگر شود نابود کاکا مسئول آن نخواهد بود.

آگهی مناقصه

بدینوسیله با اطلاع کلیه اهالی میرساند که یارو کردن برف پشت بام اینجانب کا کا توفیق مدیر روزنامه توفیق با شرایط زیر بین بیکاران محترم بمنافسه گذاشته میشود:

۱- داشتن دیپلم کامل متوسطه و حداقل سه سال و اندی سابقه بیکاری مداوم .

۲- برک معافی نظام وظیفه و تصدیق پایه یک رانندگی و آشنا به اصول پارو زنی .

۳- قد شرکت کنندگان نباید از ۱۶۰ سانتیمتر کوتاه تر و از ۱۸۰ سانتیمتر بلندتر باشد .

۴- داشتن بنیه قوی و بارتی کلفت .

و کل شرایط بزرگ درشت دیگر . داوطلبین میتوانند پیشنهادات کتبی خود را همراه با ۴ اریال وجه نقد بعنوان حق اسم نویسی به اداره حسابرسی روزنامه تحویل و کارت شرکت در مناقصه را دریافت دارند

- مراسم قرعه کشی بعلت زیاد بودن داوطلبین در کویرلوت انجام و ازین شرکت کنندگان کسی که بیش از همه سابقه بیکاری داشته باشد برنده خواهد شد .

تبصره : شرکت افتخاری بیکاران غیر دیپلمه در مراسم قرعه کشی اشکالی ندارد .

بشتابید برای شرکت در مناقصه برف یارو کنی . امضاء : کا کا توفیق

رباعی دیروزی و امروزی

۱- شاهین

رباعی دیروزی :

مرا نه سر نه سامان آفریدند
پریشانم ، پریشان آفریدند
پریشان خاطران رفتند در خاک
مرا از خاک ایشان آفریدند
بابا طاهر عریان

رباعی امروزی :

مرا بی آب و بی نان آفریدند
مرا بی کار و ویلان آفریدند
بسی با کارها بی کار گشتند
مرا هم جزء آنان آفریدند
بابا طاهر ویلان

پیر از جا و بز بکشکن و مستانه بخند

جراغ موشی گنابادی

باز که داش مشدی رجب جون ، کسل و اخموئی
بلکه دور از قدح اشکنه و کو کوئی ؟
صورتت ترش و چو «نی» لاغر و زرد موی
مکه داش مشدی رجب ؛ تاجر آب لیموئی ؟
پیر از جا و بز بکشکن و مستانه بخند
بسر و وضع درام خود و پیگانه بخند

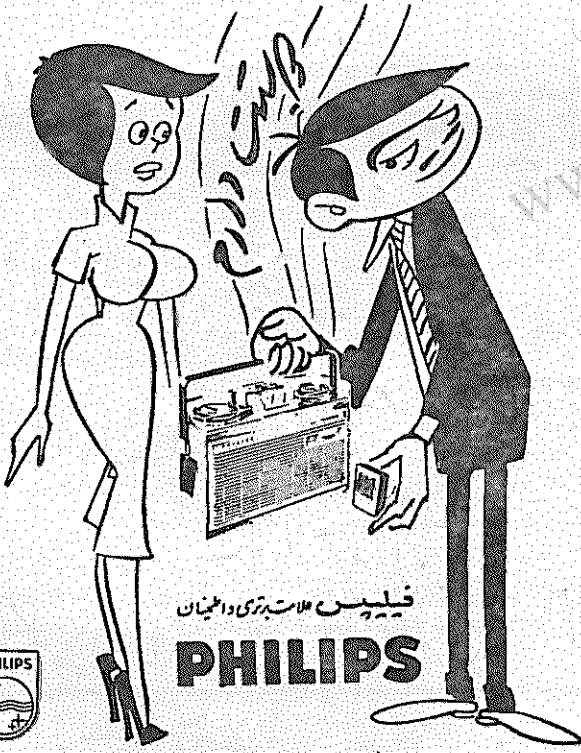
نیست در شهر اگر بهر کسی کار ، به تون ! (به تون یعنی : بچشم)
مشری پا تنهد گر توی بازار ، به تون !
گر دوا نیست برای تن بیمار ، به تون !
وصله دار است اگر خشتک شلوار ، به تون !
غصه خوردن چه نمر ؟ چاره این کار بکن
خنده رو باش و علاج تب تبار بکن

مرگ تو مشدی رجب جون ، غم دنیا هیچه !
صبح و شب ، جنگ و جدال تو و صغرا هیچه !
غصه بیش و کم امروز و فردا هیچه
جدل بی ثمر ملحد و ملا هیچه
جان من ، خنده بز ، زوزه بکش غوغا کن
گره کور دوتا ابروی خود را و کن

وضع تو خوب میشه و پیدا میشه بهر تو کار
بدر خونه میاد اشتر پول ، چند قطار
عوض «کاسه ماست» ماست میخوری توی تغار
در «اتول» هر روز و هر شب میشینی پهلوی بار
میری دایم پی تفریح و تماشا و ددر
میخوری بوسه ز دلبر ، عوض خون چگر



زن (شوهر) - اگر صابون گلنار نخری که لباسها را بشورم بنذارم کنار ، شب که برگشتی ، خود تو میخورم میذارم کنار !



ضبط صوت فیلیپس

جوانی بشد عاشق دختری
ولی هرچه از عشق با او بگفت
از این روی آن عاشق با خرد
دوید و خرید او بدون درنگ
سپس هرچه میخواست آقا ، دلش
یک لحظه ضبطد روی نوار
چو نزد پرروی زیبا رسید
چو یارش با آن ضبط صوت گوش کرد
گرفت عاشق خویش را در بغل
بزد بوسه ها بر سر و روی او
باو گفت ای دلبر خوش سلیق !
با این ضبط صوتی که آورده ای
صدایت گزین ضبط صوت گشت یخش
که این ضبط صوت بسی خوش سخن
فقط ضبط صوت فیلیپس عالیه

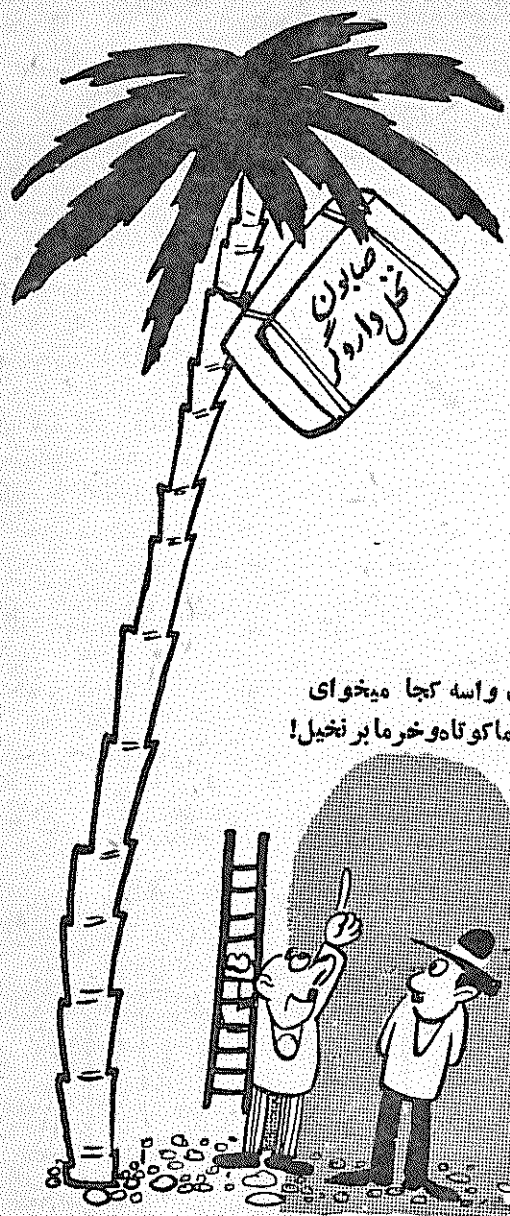
خواه دلدار افسونگری
پرروی گفتار او کم شفت
یکی چاره خوب اندیشه کرد
یکی ضبط صوت فیلیپس قشنگ
که گوید با آن دلبر خوشگلش
سپس شد روانه بسوی نگار
همان ضبط صوت را بر آتش روشنید
جفا و ادا را فراموش کرد
باو سخت چسبید مثل عسل
که او گشت فرمز مثال لبو !
از این پس ترا میشوم من رفیق
دل را بیجان خودت برده ای
قلب بلورین من بست نقش
زمارک فیلیپس است ای بار من
که از عیب اندام آن خالیه !

پیشنهاد و پس نهاد

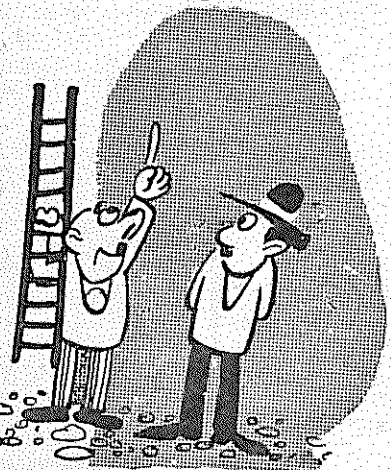
چند شب پیش در جلسه هیئت تحریریه روزنامه تصمیم گرفتیم برای مبارزه با گرانی نرخ ماهی و دهی کچی به شرکت شیلات، از اولیاء امور تقاضا کنیم که شیئی یکمتر به قد و قواره ماهی آزاد را برای استفاده و تماشاچیان محترم از تله وزوزون میلی ایران نمایش بدهند ولی وقتیکه خوب فکرهایمان را کردیم دیدیم برفرض هم که این کار بشود باز هم فقط کسانی که دستشان به دهندشان میرسد و می توانند «تله وزوزون» بخرند می توانند قد و بالای جناب ماهی را زیارت کنند و فقیر فقرا کما فی السابق از دیدار آن محروم میمانند این بود که عجلتاً پیشنهادمان را پس گرفتیم تا ببینیم بعد چه میشود



چو آنها بیکدیگر زلفی چنین پر پیچ و تاب کی دیده - مکه موها شو با «ایورین» پیچیده



سردبون واسه کجا میخوای - دست ما کو تاه و خر ما بر نخیل!



محصولات دارو گر

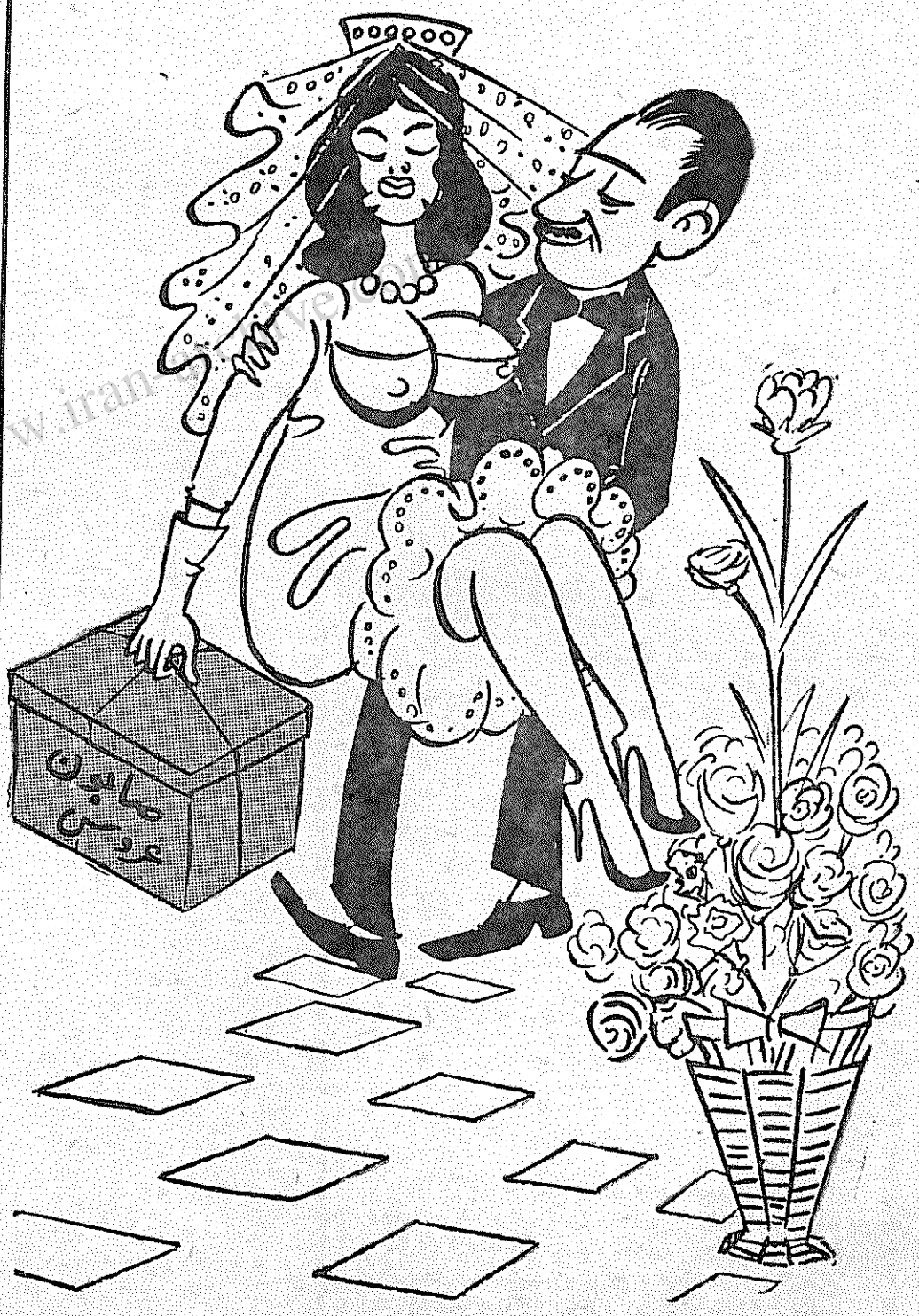
دشمنی لیلی بخلو تنگه مجنون که مجنون دست خود را زد باونچاش باو گفت ای نگار خوشی قیافه چرا اینجور ظریفه هیکل تو؟ بگو بامن تو رمز این لطافت بیاسخ گفت لیلی گل اندام من این زیبایی و حسن و لطافت تن همچون بلور و هیکل صاف ز محصولات دارو گر گرفتم که دارو گر بعالم بی نظیره ز نخل و نخل زیتونش چه گویم توهم هستی اگر با من وفادار بخر از بهر من دارو گر ای یار چو بشنید این سخن مجنون میجان! به لیلی گفت من الساعه میرم

نشسته بود و یک میزد بقلیون (خیال بدنکن اونچاش بنی پاشا) چرا اندام تو اینجور صافه؟ چو برک کل لطیفه هیکل تو؟ الهی من برم قربون نافت! که: «جون تو نباشه چون بایام» پربروی و خوب و ظرافت فشنکیها که دارم ناف تا ناف! چرا؟ چون از همه بهتر گرفتم نمر بخش و مفید و دلپذیره که کرده بر طراوت دست و رویم پاشوالان روان شوسوی بازار که باشد ازرقیبان بهترای یار کره زدیک دوتا بر بند تنان! که محصولات دارو گر بگیریم

بسک روز نامه های جنجالی:

برای شما شنیده ایم!؟

بانو پوران ناصهان سرش طاس شد! - موشه شرتوک، وزیر دفاع دولت عزرائیل را گربهها خوردند! - طی مراسمی آقای صدراعظم از معاونان ثابت و غیر ثابت خودشان در میدان امجدیه سان خواهند دید!؟ - وزیر خارجه شوروی دیشب در جلسه سازمان ملل خطاب بنماینده امریکا گفت تاواریش بنظم کفش های منوعوصی پوشیدی! - کمپانی «گوتی» فرانسه اعلام کرد که برای ساختن عطر، کلیه اجنهای موجود در جنوب شهر را چکی خریدار است! - اداره هواشناسی روابط خود را با مقامات آسمانی قطع کرد و اظهار داشت که اصولاً آسمان با ما سرلیج دارد و عکس پیش گوئی های ما رفتار میکند!؟ - در آخرین جلسه هیئت دولت تصمیم گرفته شد که چند مترسیم برای اداره «بی سیم» خریداری شود تا بی سیم نباشد! شرح در همان روزنامهها





بلبل نویا



صبح نمایده هنوز آفتاب
بنز ز کاراژ نگشته برون
«پروین» آن دختر نو خاسته
دیده ز خواب سحری باز کرد
دید هوا تازه و شادی فراست
نم باران لطیف به بار
لطف هوا ریخته بنیاد عشق
گفت در این دم که ندارم غمی
خواب ز تن خستگی آرد بدر
لشکر مژگان بهم آورد، باز
کرد صدا پنجره رو برود
آنکه چنین پنجره را می کشود
آن پسر سر و قد خوب و رو
«پشت دری» را کمکی زد کنار
دید همان است که میخواست

وا نشده چشم «حلیمی» ز خواب
تا که کند روی زمین قیر کون
آنکه صدها هنر آراسته
روز نوی بهر خود آغاز کرد
جانودش تشنه عشق و صفاست
شسته ز رخساره گیتی غبار
روغن «بو» خورده، کند باد عشق
خوبتر آست بخوانم کمی
دیده مخمور شود مست تر
رفت که يك لحظه رود خواب ناز
زین حرکت ریخت دل او فرو
بود عیان غیر فریدون نبود
آنکه گرو بود دلش پیش او
لیک نه آسان که شود آشکار
آن گل نو رسته نو خاسته



لطیفی

جست زجا شانه بکف بر گرفت
کرد در آئینه بنحوت نگاه
تبع بکف، اروی خود پاک کرد
بر سر چشم ابوری دیگر کشید
ریمل زد بر سر مژه گان خویش
بر سر ناخن کمکی لاک زد
از کلنی ریخت بروی مژه
باز نظر کرد در آئینه اش
همچو سپه داری پیش از نبرد
از همه اندام خودش دید «سان»
موشک چشمک را آماده ساخت
«موشک حامل» که دو ابروش بود
بکسره در کار دو «رادار» چشم
رشک «اتم» بمب دو پستان او
کرد تکه «پایگه» سینه را
کرد در آئینه بسی آزمون
جای هوا در دل دریا نرفت
در وسط راه نشد منفجر
یافت چو بر قدرت و نیرو یقین
رفت دوباره به پشت پنجره
دید بود چشم بر ابراش هنوز
از پس آن پشت دری چند بار
بازسوی آینه آمد ز نو
عاقبت آن پنجره را باز کرد
کرد نکاهی بفریدون ز دور
آنچه در این «مرحله» در کار بود
که سوی چپ که سوی راست رفت
بود مسلح بشام سلاح
گر همه اطراف شود با خبر
در نظر مردم باریک بین
منتظر شماره بعد باشید تا به نتیجه این صلح مسلح بی بیرید

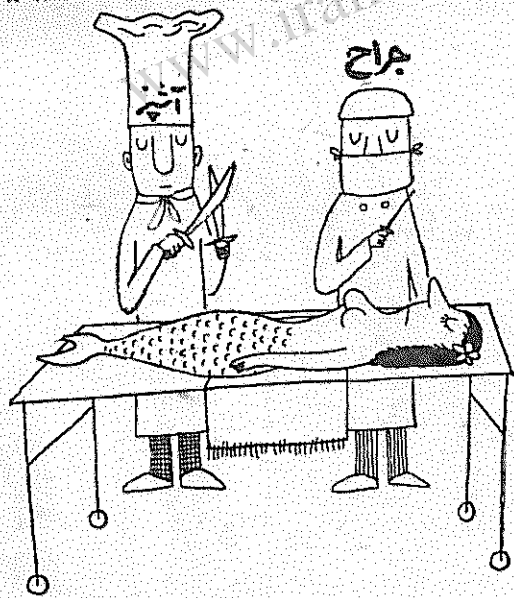
کار خود آرائی از «سر» گرفت
گفت کجا روی من و وی ماه
در نظری کار دو دلاک کرد
خوب نشد، خط زد و از سر کشید
داد جلا بر نوک پیکان خویش
تا سر نافتی یخه را چاک زد
وه چه مژه هر چه بگویم کمه
بر رخ و بر غنچه و بر سینه اش
لشکر خود را همه آماده کرد
از سر و از سینه و از ساق و ران
لشکر مژگان را يك يك نواخت
در پی «فرمان» دلش گوش بود
کی بکند راداری کار چشم؟
«ناو گران» کمرست لوزان او
سینه شفاف چو آئینه را
هیچ نشد موشک او سرنگون
توپ نزد بیخودی و جا نرفت
موشک آن ماه نشد منفجر
بی عجله، خوب، مؤدب، متین
کرد نظر جانب آهو بره
منتظر تیر نگاهش هنوز
کرد بدزدانه نظر سوی یار
که بعقب کرد نظر که جلو
شیوه عاشق گمش آغاز کرد
دردش افکند دودگونه شور
گردش پیوسته «رادار» بود
بکسره آنسوی که دلخواست رفت
لیک چنین دید در آدم صلاح
بعد رها سازد تیر نظر
«صلح مسلح» یقین بود این
«نتیجه در شماره های بعد»

انگلیسی - فارسی

شعر محظوظ

- (۰) م - Son خاله ا
ای چشم تو هم چون sea (۱) و ابری تو چون bow (۲)
your love (۳) بود آفت دین و دلم I know (۴)
در حسرت آن زلف سیاه رنگ تو ای girl (۵)
از بسکه نشستم شده my hair (۶) چو snow (۷)
story (۸) فرهاد شنیدستی و مجنون؟
عشق من سودا زده چیزی است در این row (۹)
ای یار کمان ابرو و ای یار beauty (۱۰)
روی من عاشق شده از عشق تو yellow (۱۱)
my God (۱۲) گواهیست که از عشق تو I am (۱۳)
چون هیکل تو لاغر و چون موی تو narrow (۱۴)
تو every day (۱۵) از زیر گذر میروی و من
پر تاب کنم سوی تو از پنجره hellow! (۱۶)
but you (۱۷) گذری از بر من تندو quickly (۱۸)
حتی نظری نیز I you do not (۱۹) به window (۲۰)
گیرم که you have not (۲۱) از این گریه غم و باک
رحمی بکن آخر چنین heart (۲۲) که I show (۲۳)

- ۰ - (سن) : پسر ۱ - (سی) : دریا ۲ - (بو) :
کمان ۳ - (بورلاو) : عشق تو ۴ - (آی نو) : میدانم ۵ - (گرل)
دختر ۶ - (مای هیر) : موی من ۷ - (اسنو) : برف ۸ - (استوری) :
داستان ۹ - (رو) ردیف ۱۰ - (بیوتی) : زیبا ۱۱ - (یللو) :
زرد ۱۲ - (مای گاد) : خدای من ۱۳ - (آی ام) : هستم ۱۴ -
(نرو) : باریک ۱۵ - (اوری دی) : هر روز ۱۶ - (هلتو) :
سلام ۱۷ - (بت یو) : ولی تو ۱۸ - (کویک لی) : سریع ۱۹ -
(یو دونات) : نمی کنی ۲۰ - (ویندو) : پنجره ۲۱ - (یوها ونات) :
تونداری ۲۲ - (هارت) : قلب ۲۳ - (آی شو) : نشان میدهم



تقسیم کار!

سنگ یا!

بطوریکه خبر نگار و اساجسکی
ما از قزوین گزارش میدهد،
کودکان قزوین هم به تاسی از
کودکان شیرازی که سر و ناز
بزرگی برای برو بچه های کدی
فرستادند، پول رویهم گذاشته و
بزرگترین سنگ پای ساخت
ولایتشان را خریدند و آنرا به
عنوان هدیه ژانویه، برای پلیس
دالاس فرستاده اند.
هدیه بالا ممکن است تا آخر
این هفته بدست گیرند گانش برسد.

مسابقه «آخرین خبر»

عنوان «آخرین خبر» را بین
کلیه خوانندگان خوش دوق بمسابقه
میگذاریم و به سه تا از شیرین ترین
«آخرین خبری» که تا عید در
روزنامه چاپ شود سه جایزه پندر
مادر دار میدهم.
ضمناً مواظب باشید آخرین
خبرتان از سه چهار خط بیشتر
نشود که باعث دلخوری سبدمیشود
اینک اولین «آخرین خبر»:
آخرین خبر:

آخرین خبر رسیده از یکی
از دهات برف گرفته کشور رها کیست
که: اهالی از زور کشتگی پایا
نوفل را که برایشان اسباب بازی
برده بوده گرفته و خورده اند!!
عبدلی

فصلی تربیتی

تا شب عید به سه نفر از
کسانی که بهترین و ابتکاری ترین
فرهنگ تو فیک ابرستند سه
جایزه بدر خورده میشود.

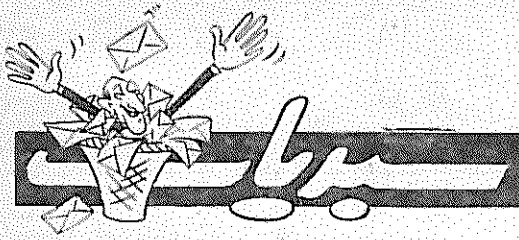
آب جوجه: آب سیرابی کله
کندها!

- عشوه: ادویه عشق!
- فحش: تعارف کو بیسم ا
- چوبک: چوب روغن نباتی خورده
(ع - چها ندیده)
- شپش: فولکس و آکن جیب
کارمندان!
- کارمند: تانیه شمار اداره
شهری: «فیروز آبادی»
- ازگیل: سننوی هسته دار!
- سبیل: فیلتر دماغ!
- کرسی: شوقاژ ساترال وطنی
(م - فرجیان)
- قر: موجودی کمر!
- باسن: دم کنی لوزان!
(ندارویم)
- کاج: هفت سین ژانویه!
- شپ ژانویه: شبی که کارسن
هتلها واجب الحج میشوند!
- زرافه: شتر اطوشده!

پیام ژاکلین

ژاکلین کندی ساعت هشت بعد از ظهر دیروز (بوقت
نیویورک) این پیام کوتاه را از تلویزیون آمریکا برای مردم جهان
فرستاد:
«من الان می فهمم که شوهر مرحومم در بین روزنامه
نویسها و سینماچی ها و طبقاتی از این قبیل چقدر
محبوبیت داشته است چون حضرات بجای آنکه فکر
برای مجازات قاتلین اصلی شوهرم بکنند گروم عکس
و تفصیلات مرا انتشار میدهند مثل آنکه همه دعاها سر
لحاف ملانصرالدین بوده است!»

سبدهای ، مخصوص شماره مخصوص :



ایشفته بچشم همجوشی مجلات، ستونما نرا مثل بر نامه گلیا درست کرده ایم و با بتور زدن سه چهارتا نایفه موسیقیدان ! از خیابان سرویس، بر نامه ایندغه را شور و حالی داده ایم که کندش همه جا را برداشته ! حالا بر نامه را شروع میکنیم :



قاروقر قاروقر زرزور
وق بووروق ... (مثلا دارند برامون
«بی» زندا) قاروقررر
حالا این شما و این ساز ایشان و
اینهم شعرشان :

بیم ، بیم .. پنبه ! .. بیم ، پنبه !
بیم ، بیم .. پنبه .. به .. بیم ، بیم ..
بیم .. به !

«خداوند خرم بازخرتم کن

اگر گاهم ! بیا و عترتم کن»

خواستم بگم لال تیسری شاعر!

که متوجه شدم آقای جورا بچیان

با اشاره میکنند که هم سازشان

حاضر شده هم شعرشان . یکوقت

خیال نکنید که خدای نکرده

سازشان از همین سازهای پیش یا

افتاده و معمولی مثل کمانچه و سنتور

وتار و سه تار و غیره میباشدها !؟

ابدا ، ابدا... ساز ایشان عبارت از

کش شلوازشان است که از لیفه

در آورده اند ، یکسرش را بدنشان

گرفته اند و یکسرش را بادست ،

و با انگشت دست راست کشر می-

گیرند و ول میکنند و «بینگ

بینگ بینگی» راه میاندازند ! و

در عین حال هم شعرشان را میخوانند

و هم اینکه آقای وق صاحب شمارا

مستفیض میکنند توجه بفرمائید :

..... زرزور زرزور ...

..... زرزور

شب مهتاب و عرعر کار و بعب بک

سگ (۱)

چون شنیدم در آورد چانه ام غنقب ؟!

... خوشبختانه آقای وق وق

زاده بعلت خوردن کاغذ هائی که

بنده توی دهانشان کرده بودم بریق

رحمت را سر کشیدند و این وسطولو

شدند (۱) و چون اوضاع ستون

خیلی سگ سارون ! شده بنده با

اجازه تون میرم مگس کشر راوردارم

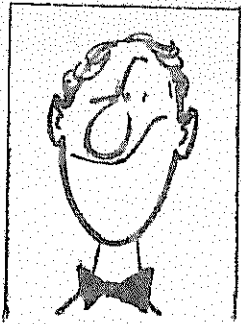
و حضرات را بیرون کنم و بر زمشون

توی آشغال دونی .

حق نکهدار ! شب خوش

«مارمولک»

اگر از چیزی دلخور هستید
... دیگتر بر فز نید!



شماره ۳۹۷۳۳ تلفن کنید .
دلخوری شمارا یادداشت میکنیم و اگر
جنبه عمومی داشت سوزهاش میکنیم .

«قربون حواس جمع !»

جراح - آقا زود باشید آن

مرده ای را که دیروز خاک کردید

درش بیارید .

- آقای دکتر مگر هنوز

زنده است ؟

- نه ، ولی «پنس و قیچی»

من توی شکمش جامانده !



«قربون تو پسر خوب برم که برای مامانت هدیه خریدی
اما پول از کجا آوردی ؟
- دیشب که بابا جونم خوابید ، از جیبش ور داشتم !»

«کار عار نیست» ! ...

«گیوه ای !»

ایکله گفتمی بر جوانان هیچکاری عار نیست

این درست اما چه باید کرد وقتی کار نیست ؟

از برای لقمه نانی روز و شب در زحمت

کس بفکر چاره درد من غمخوار نیست

یاد «باباطاهر» افتد هر که بیند بنده را

چون منم «عریان» و اندر پای من شله ارنیست ؟!

هیچ نشنیدم ز مردم جز صدای خرو پف

دردیبار مآتو گوئی یک نفر بیدار نیست !!

هر که می بینم ز کار خویش ناراضی بود

حتی اون «مسکر» که کارش جز فرط و اطوار نیست!

در خرد جنس حالا صد به بالا ، گفتگوست

چون قدیما صحبت از یکشاهی و صنار نیست ،

روز و شب در زیر بار زندگی جان میدهم

راحتم از اینکه جان کننم مراد شواریست!

از بزرگان جز چاخان و وعده نشنیدم حقیر

سرزمین صحبت است اینجا جمل در کار نیست

حرف حق سخت است اما گفتنش واجب بود

منکه میگویم ، تو میخواهی تگو اجبار نیست !

«راحت باش!»

معلم - نا حالا کجا بودی ؟

محصل - زیر میز خوابیده بودم!

تساوی حقوق

- چرا بعضی ها به روز هفده

دی میکنند روز تساوی حقوق زن و مرد ؟

- پس چه باید بکن ؟

- بعقیده من باید بکن روز

آزادی زنان .

- ولی روز تساوی حقوق

زن و مرد هم عنوان نامناسبی نیست

چون پارسال ، درست روز هفده دی

بود که صدویست تومن از حقوق

من زدند و حقوق من و خانم ماشین

نویس دایره ما مساوی شد!

سرو جان فدای مه!

- باباجون ، چرا وقتی زبور

ده جای سر مامانم زد بادست ردش

نکرد ؟!

- برای اینکه ترسیدم و هاش

خراب بشه !!!

«در جلسه اطاق بازرگانی بندر پهلوی گفته شد ماهی در شمال خیلی گران است.»



«داداش این بیست تومنو بگیر به ماهی بنده ببینم .
- اینها فروشی نیست میخوایم صادر کنیم کنار دریا ، بیشتر صرف میکنه ؟»

گودای پارتی

چون يك لنگه از چوبهای اسکی اینجانب در مراسم اسکی بازی
جمعه گذشته که در «پست» آبدلی انجام گردید ، کمشده است و
بعلت خط شدن در مقابل سی سی وزی زی وی می تصمیم بخود کشی
گرفته ام ، ادا از کلیه دوستان اعم از کرل فرند و بوی فرند دعوت میکنم
که در مجلس گودای پارتی اینجانب که قبل از رفتن به آن دنیا ترتیب
داده ام شرکت نموده و موجبات آمرزیدگی روح مرا فراهم نمایند .
معموش بوشتیان



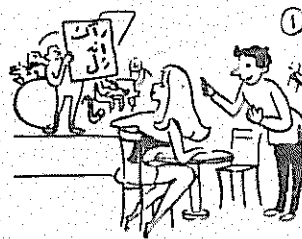
«در کمیون استخدام»

دکتر معتمد وزیر کمیون استخدام به بحث درباره کلیات لایحه دولت خاتمه داده است. ۵۵ - فاتحه ۱ ... ولی ختم بحث در کلیات نباید اینطور توجیه شود که کمیون لایحه را تصویب کرده است. - پس «نه فاتحه» ۱ ... ما کلیات لایحه را از نظر روشن شدن و درک مطالب مطالعه کردیم. - و بالاخره هم چیزی دستگیرمان نشد! ... سو کمیون اول بشکایات و نظرات کارمندان رسمی، سو کمیون دوم بنظرات کارمندان غیر رسمی سو کمیون سوم بشکایات کارمندان فرهنگ و بهداشت و بازنشستگان رسیدگی می کند. شما که دست به سو کمیون تان خوب است سه چهار تا سو کمیون هم برای رسیدگی به نظرات این سو کمیون ها درست کنید! «مجلس دعا و ثنا دوشنبه ۲۴ دی» کاذب - یکی از کارگران کارخانه زاینده رود نامه ای برای من نوشته که از خواندن آن همه متأثر خواهید شد. - ولابد با این تأثر کارمندان درست میشود! ... بعضی از کارگران هفت ماه است بیکار مانده اند. - ترس جانم، بیکار نیستند، دارند دنبال کار میگردند!! ... مادر این مدت که بمجلس آمده ایم دو مرتبه حقوق گرفته ایم ولی کارگرانی که روزی دو تومان حقوق داشته اند بیکار مانده اند. - عیبی نداره داداش، مگه نشنیدی میکن: «از نخورده بگیر

بمنده به خورده ..» «مجلس شلم شور با پنجشنبه ۵ دی سر تیب پور - خدارا شکر که در مجلس بیست و یکم اقلیت وجود ندارد. - نخورده شکر نکن! ... بمنده میخواستم بمسئولین تذکر بدهم انقدر بخارج نروند، قدری هم جمدانهارا درخانه بگذارند. - پس واس چی «مسئولین» شده اند! ... گروه گروه رفتن بخارج بعنوان سمینار و کنفرانس چه تهری دارد؟ - آکه آدم بره برای خودش گردش و تفریح کنه کجاش بنده!؟» «مجلس شلم شور با سه شنبه ۳ دی» ریگی بکش! - کارهایی که کنسرسیوم در چند سال اخیر در آبادان انجام داده واقعا قابل تأسف است. - استغفرالله! استغفرالله! زبون تو آب بکش پسر!! ... در نتیجه سیاست غلط کنسر - سیوم، در ده سال اخیر ۲۰ هزار نفر از کارگران نفت اخراج شده اند. - چه دورغها! ... و قرار است ۱۵ هزار نفر کارگر فعلی نیز به ۸ هزار نفر تقلیل داده شود. - صاب اختیارند! ... اگر اخراج کارگران ادامه پیدا کند شهر آبادان بصورت متروکی در خواهد آمد. - باز صاب اختیارند! ... چگونه ممکن است در کشور ایران که مزد بزرگ روز کارگر آن مساوی مرد يك ساعت کارگر امریکائی است تصفیه نفت گران تمام شود. - حواست کجاست داداش! آکه کارگر ایران بیکار نشه که واسه کارگر امریکائی کار زیاد نمیشه!

ساندویج! موقع ناهار بود. یکی از کارگران کارخانه، قابلمه ناهارش را باز کرد. توی آنرا نگاه کرد وبا عصبانیت گفت: - ساندویج کالباس، هر روز ساندویج کالباس! یکی دیگر از کارگران گفت: - خوب به زت بگو چیز دیگه ای واسه ت درست کنه. - زنه منکه زن ندارم، ناهارمو خودم درست میکنم!

راك اندرول



«ناك اوت»

«علت»

- ماما جون، چرا بابام را میزنی؟ - برای اینکه سه ساعت است که من سینما بودم ولی این بی عرضه هنوز نه نظر فها راشته، نه اطاق را جارو کرده و نه غذا پخته!

ابراز مرحمت!

«فروشگاه فردوسی» - گونه شیرینیجات و کیک تولد و عروسی و میهمانیهای مجلل را قبول مینماید! از آئینی و تریب فروشگاه فردوسی خیلی آقائی میکنند!

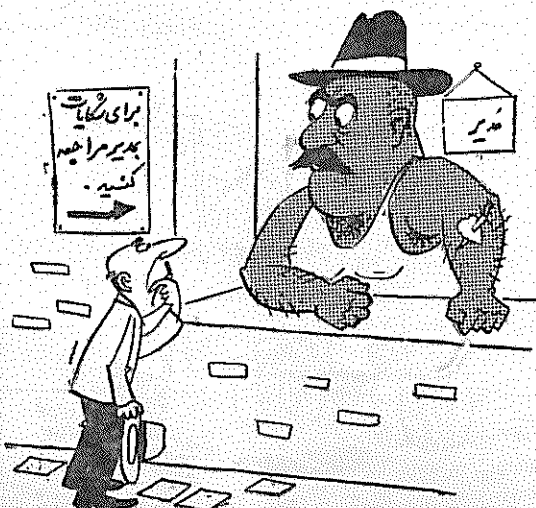
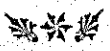
امسال، تولد حضرت صاحب (ع) با جشن ژانویه مصادف شده است.

یا صاحب الزمان (ع) ...

امسال، سال دیگر و غوغای دیگر است هر گوشه ای زرقر، بپا، شور و محشر است یا صاحب الزمان (ع) بخدا محشر خراست ای نور حق دعای مرا مستجاب کن یا صاحب الزمان بظهورت شتاب کن گویا که دوره، دوره آخر زمان بود کزین خیل «کشکی مسلمان» صدی نود امشب به شب نشینی ژانویه میرود فکری بحال خلق فرنگی مآب کن یا صاحب الزمان بظهورت شتاب کن آقا، دو روز، شام شش را نمیخورد با پول شام شب، دو عدد کاج میخرد تا بپیر جشن ژانویه در خانه اش برود با فکر منطقی جهت این جناب کن یا صاحب الزمان بظهورت شتاب کن یا صاحب الزمان برکت رفته از غذا!! تحصیل نان شده است برای بشر ترا!! فریاد از خلائق بدنام، ای خدا این خلق را اشاره به راه صواب کن یا صاحب الزمان بظهورت شتاب کن باز آ به بین که طول صفا از حد گذشته است از یک بنده رسیده و از صد گذشته است از مرز «خوب» رده شده، از «بد» گذشته است و قش رسیده است، تو پا در رکاب کن یا صاحب الزمان بظهورت شتاب کن باز آ به بین که گوشت گرفته بهای جان در راه گوشت، کارد رسیده با سخوان سیخ و سه پایه رفته گرد از برای نان فکری برای در دسر پول آب کن!! یا صاحب الزمان بظهورت شتاب کن

«چاروی هوایی!» - بابا جون، چرا هامانم موهایش را «کله قندی» درست کرده؟ - برای اینکه میخواهد وقتیکه کف اطاق را جاروی کند، در ضمن با کله اش تار عنکبوت های سقف را هم پاک کند! تشابه! - مادر - من به چی شبیه هستم؟! بیچه - توالی کرده تان یا توالی نکرده تان؟! - موهای خانم چه رنگه؟! - نمیدونم، چون امروز رفته آرایشگاه!

مژده - مناسبت نزدیک شدن ماه اسفند و شروع کلتک حراج، وزارت یادگتری نیز نرخ جریبه مربوط به محکومیتها را تنزل داده! تا زود است بشتابید برای ارتکاب جرم و دست کاری در بیت المال!



(بدون شرح!)

دوره آخر زمان!

هتل هیلتون
 سه شنبه ۱۰ دی از ساعت ۹ بعد از ظهر
جشن سال نو
 ورود با لباس رسمی
 میز را فوری رزرو فرمائید

«نقل از آئینی های روزنامه ها»
 کاکا توفیق - ما تا حالا خیال میکردیم شب سال نو شب عید نوروزه! نمیدانستیم که «شب سال نو» هان شب ژانویه است!؟

داستان کوتاه

دکتر ن - ۱

بقالی که ژاندارم شد!

دیدیم دست راستش از توی پارچه سیاه درآمد و شروع کرد بما «ارد» دادن ... همینطور بادستش بما اشاره میکرد «یک خورده اینور! یک خورده آنور! برآست! بچپ! دستها رو زانو ...!» ما هم جزاطاعت چاره‌ای نداشتیم و هی بهش میگفتیم «چشب! چشب!» ...

بعد از کمی‌های کی، از توی دوربین درآمد یک دستمال یزدی مجاله‌شده از توی جیب شلوارش در آورد و عرق پیشانی‌اش را پاک کرد یک سیگار هم آتش زد. حالا ما رامیگویی؟ همینطوری مثل میت جم نمیخوردیم! ... یکه وقت دیدیم ای بابا! یارورفته تازه با آن همکارش که تا بحال کنار دیوار توی آفتاب جرت میزد شروع کرد به حرف زدن!! بدون اینکه جم بخورم از گوشه لب گفتیم «با ما که خشکیدیم!»

چارسال پارسالاها، سر کوچه مانزدیک «بازارچه قوام دوله» یک بقاله بود که ما همیشه از او چیز میخریدیم. این بقاله هر وقت میآمد جنس را توی ترازو بگذارد ما میدیدیم یک نگاهی به سمت راست خودش بالای دیوار میکند! ... بعد از چند وقت ما کنجکاو شدیم و پیش خودمان گفتیم این یارو چرا همیشه با نجا نگاه میکند؟ تا اینکه یک دفعه رد نگاهش را گرفتیم دیدیم آن جایگه نگاه میکند یک عکس ژاندارم است با سبیل‌های کلفت، چشم‌های زل، کلاه ژاندارمی، قطار فشنگ و یک تفنگ حسن موسی. یک خورده بیشتر نگاه کردیم دیدیم اوه! خود یارو بقاله است! بهش گفتیم «کاهظم آقا! با ما مگر تو ژاندارمی؟»

گفت «نه بابا، من ژاندارم که نیستم هیچی حتی «اجباری» هم نرفته‌ام اما قضیه‌ش از این قرار است که یک روز ما رفیقیم «توپخونه» یک عکس بگیریم چونکه مدتها بود ما هوس عکس گرفتن کرده بودیم. خلاصه از «بازارچه قوام دوله» رفیقیم طرف «درخونگاه» ... و از آنجا «خیابون بوذرجمهری» و «ناصریه» را بگیر و بیفت تو «توپخونه». آنجا از یک آجان پرسیدیم. داداش از این عکاس مکان‌ها که عکس فوری میداند اینظر فها سراغ نداری؟ گفت همین طور صاف میری بالا پشت شهرداری، آنجا یک سه چهار تائی هستند. ما هم رفیقیم دیدیم بعله، یک چند تائی سحاف دیوار سینه کش آفتاب نشسته‌اند. به یکیشان گفتیم ما از «بازارچه قوام دوله» آمده ایم این جابر امان یک «عکس‌مشتی تمیسی!» بگیر ... آقای آجدان پشت هم مارا اینجا معرفی کرد. یارو عکاسه بدون اینکه اصلا جواب مارا بدهد همینطور که بارفیش صحبت میکرد یک پوکی به ته سیکارش زد و آن را انداخت زمین و باشد ... مارا برد طرف یک چارپایه کوتاه شکسته بکسته و دستهای را گذاشت روی شانه‌های ما و مارا نشانده روی آن. دوربینش را هم که بنظر اول یک پیت حلبی بود بعد دوربینش کرده بودند بطرف ما، رو بروی پرده، میزان کرد. خلاصه درد سر تان ندیم، هی مارا روی چارپایه مثل «عروسک مومی» ایستور و آنور کرد، بعدش بما گفت تکان نخور! ... تازه یارو رفت توی دوربین آقا نیمساعت این عکاسه تا کمر رفته بود توی آن پارچه سیاه و توی آن پسته نمیدانم چکار میکرد اما دور بینه هی تکان میخورد! بعد

ابوالعینک

خانه من!

وطن گلشن دلگشای من است سزاوار مدح و ثنای من است امید دل مبتلای من است که خاکش شبانگاه، جای من است کلوخ رهش متکای من است همه جای ایران سرای من است»

برم بهره‌ها زین بهشت برین! به چوبی که روید درین سرزمین، کنم صبح تاشب خرخوش هین ز نی‌های این ساحت دلنشین حصیر من و بوریا من است همه جای ایران سرای من است»

چو مرغم که این جا بود لانه‌ام درین جاست هم آب و هم دانه‌ام درین سر زمین است کاشانه‌ام ز خشت و گل آن بود خانه‌ام ز نان و لبویش غذای من است همه جای ایران سرای من است»

زنان پری پیکر شوخ و شنک، اتولها که وارد شده از فرنگ، بسی جامه فاخر رنگ رنگ تماشای این چیزهای فشنک نصیب دو تا چشم‌های من است همه جای ایران سرای من است»

ز آب و هوایش تمتع برم ز گرمایش ریزد عرق پیکرم ز سرماش لرزد تن لاغرم فتد آفتابش روی سرم که اسباب نشو و نمای من است همه جای ایران سرای من است»



چرا دلخوری؟ مثل اینکه با با توئل خونه شما هم نیامده؟ چرا، با با توئل آمده ولی بی معرفت هر چی داشتیم جمع کرده و برده!

سگ!

از «کرک دو کلاس» هنرپیشه معروف و وزن بهادر هالیوود تعریف میکنند آن روزها که هنوز وارد هنرپیشگی نشده بوده و از راه کشتی گرفتن توی کوچه‌ها پول در میاورد یک روز وارد «سابوی» (قطار زیرزمینی) میشود و بلافاصله چشمش بدختر زیبایی که روی یکی از صندلیها نشسته بوده و سگ فشنگی هم در بغل داشته میافتد، سرش را یاقین میاندازد و میروید پیش دختره می نشیند و شروع به دلبری میکند اولی دخترک توی عالم خودش بوده و مرتب با سگش بازی میکرد بالاخره حوصله «کرک» سر میبرد و میگوید:

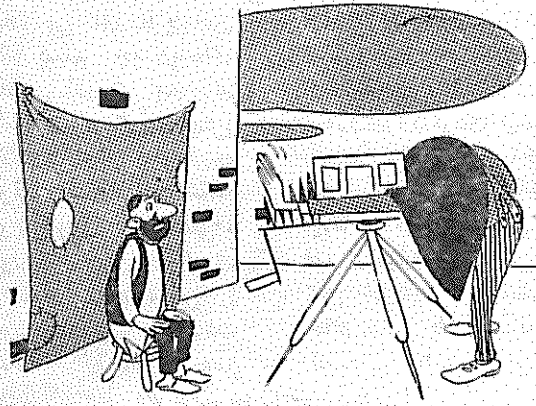
دلم میخواست بجای آن سگ بودم و روی زانو تان می نشستم! دخترک خنده‌ای میکند و میگوید:

اگر جا تزئید اشکالی ندارد. چون من دارم این سگت را پیش دامپزشک میبرم که دمیش را ببرد!؟

«بچه پنج ساله معتاد، ترک اعتیاد کرد»



زنه بیعرضه تو از بچه‌ها سه‌ماه هم کمتری که نمیتونی سیگار اترک کنی!



ژاندارم شدی، توی دوربین ما مردم سپور میشوند، آبجوسی میشوند! ... کفتم «حالا داداش اصلا چی شده که ما یکدفعه ژاندارم شدیم؟» گفت «والله ما این فیلم هائیکه کمی نور می بیند دور نمیندازیم .. این فیلم عکس تو، قبلا عکس یک ژاندارم روش افتاده بود اما چونکه نور کم دیده بود ما آنرا دومر تبه ازش استفاده کردیم و عکس ترا روش انداختیم!»

... ما هم راستش خوشمان آمد ژاندارم شدیم عکسه را چسباندیم بدیوار دکانمان!

... الان هفت هشت ده سال است که ما، روی دیوار رفته ایم در «لباس دولت»!

... اگر بدانی این چندساله چقدر این عکسه میان جان مارسیده! هر مشتی بدحسابی را که با علم و اشاره عکس ژاندارمی مارا نشانش داده ایم فرداش حساب بدهش را آورده داده! ...

... باز هم لباس دولت! (با یان)

یارو بدون اینکه جواب مارا بدهد باز یک چند کلمه‌ای بارفیش صحبت کرد و آمد طرف ما و گفت:

«خوب چطور ی بابا!؟.. حالت خوبه؟» ما هم قهر کردیم جوابش راندا دیم.

یارورفت طرف دوربین و دستش را گذاشت روی آن «درفوطی» که روی ذره بین دوربین بود، گفت «راست توی دوربین رانگاه کن!.. من تاهیفده هیجده شماره میشرم نفس نکش! تکان نخور! مژه نزن! حاضرا!» یکمرتبه در قوطی را از روی ذره بین برداشت و شروع کرد بشمردن و دستش را با «درفوطی» مثل رقاصها جلوی دوربین تکان داد! ما هم چشمهامان را زل کرده بودیم توی ذره بین رانگاه میکردیم و نفس ما نراتوی قفس سینه حبس کرده بودیم و قلبمان سمورپ سمورپ میزد! ... خلاصه ما یک دوسه دقیقه‌ای طاقت آوردیم تا یارو در دوربینش را گذاشت یک نفس راحت کشیدیم، عکاساشی بما

« مزل ! »



فعال قاچ زینو بگیر !

آمشد حسن کجا میری ؟
میری بچش زانویه
عطر و گلاب بخود زدی
آلا پلنگی شده ای
با این لباس نو نسوار
خیلی ملقلاق شده ای
دست نهدت درد نکند
آی بینم ، آمشد حسن
خرج لباس بچه ها
جانویه رو جشن میگیری
آهای آهای آمشد حسن

« قربون سوراخ دود کشت !
فعلا - قاچ - زینو - بگیر !
اسب - دوونی - پیش کشت ! »

جان من ای عزیز من
بگو ببینم چه دیده ای
کاشتی میون پنجدری
لامپ آویزون کردی بهش
رنگ و روغن بهش زدی
نونت نداداره اشکنه
توبا هزار تا یاعلی ،
نوروز و جشن نمیگیری
رهسپار عدم میشی !
نون میشی سنگ میخوردت
خلاصه آمشدی حسن

« قربون - سوراخ - دود کشت !
فعلا - قاچ - زینو - بگیر
اسب - دوونی - پیش کشت ! »

شنیدم از عیال تو
خوابوندی تورنگ و روغن ؟
راسته که خیلی پول اادی
دود کشو تزئینش کنی
پاک خود تو کردی کسل
میاد پالین ز دود کشت
خیلی ازت خوشش بیاد ؟
مگه «عمو نوروز» خودت
گوش بحرف بنده کن

« قربون - سوراخ - دود کشت !
فعلا - قاچ - زینو - بگیر
اسب - دوونی - پیش کشت ! »

زانویه رو جشن میگیری
می میزنی ، پاتیل میشی
چون تو ، این عارا بده
این کارا درحد تو نیست
یادرومی ، شو یا «زنگی» شو
پاریش بنذار یا تراش
یا اینوری ، یا اونوری
وقتی به اون دنیا میری
واجبو بجا بیار داداش

« قربون - سوراخ - دود کشت !
فعلا - قاچ - زینو - بگیر
اسب - دوونی - پیش کشت ! »



مهولی - جناب مرشد !
کاکا - بگو ببینم این اولدشتی
چه میگی بچه مرشد !
- گفتنی زیاد دارم جناب مرشد
ولی آگه همه شو بگم طول میکشه
و ممکنه پای خانومها و آقایون
توی این سرما خشک بشه مخصوصاً
که شب « جانویه ! » هم هست و
ممکنه بعضی هاشون توهنتل هیلتون
جا رزرو کرده باشند !

- خوب ، پس حالا که این
جوره ، بی معطلی هاشو بگو وردشو .
- جناب مرشد ، از « آقا
شجاع » چه خبر ؟
- والله هنوز که هنوزه از پا
نشسته و توی هر روزنامه و مجله ای
که گیرش اومده با پول من و تو
آگهی کرده که نرخ اتوبوس باید
گرون بشه !

- مخصوصاً که در تمام اونها
عکس یک اتوبوس را هم بچاپ زد .
- آخه نه اینه که مردم خیلی
از این اتوبوسها خوششون میاد ،
خواسته توی منزل هم چشمشون
بقیافه اتوبوس شرکت زائد بخوره
و دلخورشون کنه !

- خوب ! فکر میکنی از این
کار نتیجه ای میگیره ؟
- والله نمیدونم ، فقط میدونم
که آگه با پول این آگهیها قرضهاشو
میداد مشکل حل شده بود !

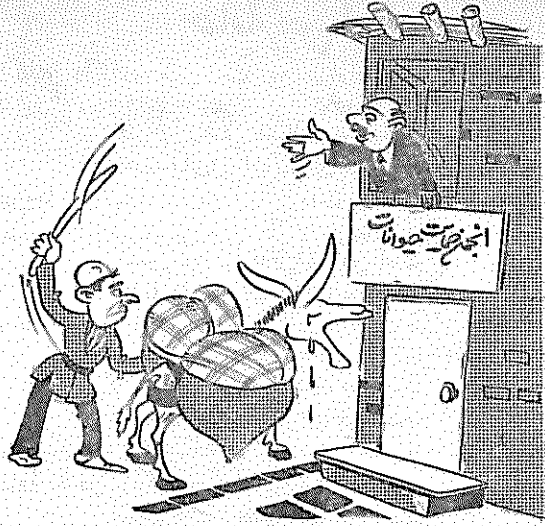
- جناب مرشد با آمدن برف
و بسته شدن فرودگاهها اداره
پستخونه اعلام کرده که در کار ارسال
نامه های پستی اختلال آمده .
- آره بچه مرشد ، بازم خوبه
که در این دوسه روز یک بهانه ای
برای نرسیدن نامه های مردم به
دستشون اومد !

- جناب مرشد !

- ای « اسدوقدوس » بگیر بچه
مرشد ، دیگه چی میگی ؟
- میگم وزارت خرچنگ
سپرده شرکت کتب درسی را بچرم
تاخیر در نشر کتابها ضبط کرده .
- خوب الحمدلله ، که بچه های
مردم از درس و زندگیشون عقب
ماندن لاقل وزارت خرچنگ
استفاده اش را برد !

- جناب مرشد شنیدی « پایتخت
هخامنشیان در سیستان را پس از
سه هزار سال از زین خاک بیرون
آوردند » .

- جون من راست میگی ؟
- آره جناب مرشد ، دروغم چیه !
- خوب پس بساطتو جمع
کن بریم توی اون پایتخت ، اینجا
که کاروکاسبی خبری نیست !
- آهای خانوما ، آقایونا !
بینم می توین خرج مسافرت من
و مرشد را جور کنین یا نه !
بده آقا که دستت پرکت داره !
« زرد آو عنک »



حامی (۱) حیوان - بابای انصاف، این حیوون رو ببر یک
جای دیگر بزنی !

مقصر اصلی !

« احساسات رئیس جمهور دوستی ! » اش
کل کرده بود بقتل رسید و با هر گک
اسوالد پرونده قتل کنده بسته
شد !

اما چند روز بعدش یواش یواش
نقش در آمد و معلوم شد که دستهایی
توی کار بوده و جک رویی با مقدمات
قبلی اسوالد را از زمین برداشته که
خدای نکرده « بند را آب ندهد »
در عرض این چند روزه هم مرتباً
مقامات پلیس اظهار نظرهای چپ و
راست ضد و نقیض می کردند و گاهی
به نعل و گاهی به میخ میزدند تا اینکه
اواخر هفته قبل توی روزنامه ها
خواندیم که در آمریکا گفته اند :

اگر کنده بعد از اینکه گلوله
اول را خورد فوری دراز کش
تف ماشین خوابنده بود جان
سالم بدر میبرد !

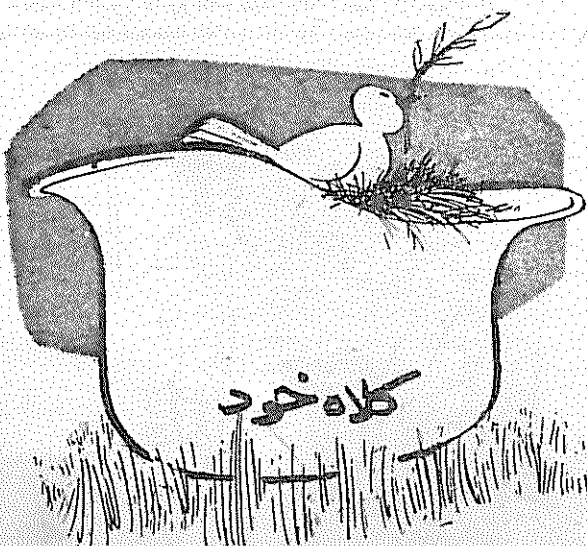
ما دانش آموزان عزیز از این
اخبار نتیجه میگیریم که :

اصلاً تمام تقصیرها بگردن
خود کنده بوده است که بموقع
جا خالی نداده و در نتیجه موجب
شده که کشته شود و برای پلیس
دالاس اینهمه حرف در بیاید !

اگر درست حساب بفرمائید
از روزی که پرزیدنت کندهی رئیس
جمهور سابق آمریکا کشته شده تا
امروز قریب یکماه میگذرد و هنوز
پلیس آمریکا نتوانسته قاتل او را پیدا
کند در صورتیکه بعقیده ما اگر پلیس
آمریکا فقط یک مرتبه اخباری را
که در روزنامه هادر باره قتل کنده
نوشته شده ، مطالعه میکرد فوراً
مقصر اصلی را گیر میآورد .

لا بد میپرسید چطوری میشود
با مطالعه روزنامه مقصر را پیدا
کرد . پس توجه بفرمائید تا عرض کنم :
- روز اولی که کندهی کشته
شد روزنامه ها نوشتند : « رئیس
جمهور آمریکا بدست ناشناسی بقتل
رسید » روز بعدش خبری منتشر
کردند دائر بر اینکه « شخصی بنام
اسوالد کندهی را کشته و الآن
دستگیر شده و در بازداشتگاه بسر
میبرد » .

سه چهار روز بعد از آن یک
مرتبه با تیر درشت اطلاع دادند
که « اسوالد قاتل کندهی بوسیله
یک کافهچی پنجاه ساله بنام جک
روبی که بقول خودش یک مرتبه



همزبستی مسالمت آمیز ! - (کبوتر صلح و کلاه جنگ)



پستی ما پول میوه‌ش
چله اشرا پس انداز کرده قاتوی
چش ژانویه شرکت کنه و از
قافله تمدن عقب نمونه!

آقای منصور شهر ابی - دوما:
خوبی از خودته داداش تعارف نکن،
اولا: پستی ما هم دلش مبخواد
هر هفته خواننده‌ها را سر افراز
کنه ولی چکنه؟ بیچاره تا سوار
اتوبوس میشه که بیاد اداره،
مطالبشو از جیش میزنن!
تهران - آقای م. عبدالرزاقی:
واقعا که شما دیپلمه‌ها هم
چه آدمهای پر توقع بی ملاحظه‌ای
هستید؟! آخه بجناب صدر اعظم
چه مربوطست که جنابعالی بیکار
تشریف دارید، بگذارید کلنگش‌نرا
پزنند!
آمریکا - آقای حسن سیاح:
از قول ما بخانم امریکائیان
بگوئید الانش د کاکا توفیق
روزی پنج مرتبه زیر روزنامه
فارسیش چارقلو میزاد وای بان

لطیفه‌های مردم:

عزت!

پرپرورزفته بودم برای
اولین مرتبه بر تقال بخرم
به بر تقال فروشه گفتم: آقا
بر تقالهاات یکی چنده؟!
گفت: تازه روزیش
میدادیم یکی پنجزار حالا
میدهیم یکی دوزار، چانه
بزنی سی‌شاهی هم میدهیم.
گفتم: چطوریکسرتبه
ارزوش کردید؟!
گفت: برای اینکه
هفت‌هشت‌ده‌روزه که شهرتار
نداریم.

موقعیکه بزبان انگلیسی هم‌روز -
نامه چاپ کنه!
شمیران - آقای خلیل ابوالملوک:
از قدیم وندیم گفته‌اند «عقل
سالم در بدن سالم است» بنا بر این
شاهم که پول نازین خود را بیجیب
آن دکتر خدا نشناس سرا زیر
کرده ایده‌چ تصصیری ندارید چون
حقیقتا مرض هستید و بدنتان
سالم نیست و...؟!
«لب‌کفت»

کاربیکاری!

«هر هفته بقیه قرعه به پنج نفر از کسانیکه جواب درست جدو لهای توفیق هفتگی
را برای ما بفرستند پنج اشتراك ششماهه ماهنامه توفیق جایزه می‌دهیم.»

ذوق و امتحان کن!

اتوبوسی -

Table with 8 rows and 10 columns containing numbers and symbols for a word search puzzle.

۱- یکی از راههای پولدار
شدن واسم ورسم در کردن
در این دوره زمانه! ۲- کور
چائی پروروش ۳- حرف اولش
را بزید تابا «علم» دوست
شود! ۴- اگر در آمدی
داشت جلو آهنگه بود
۴- نامرد روغن نباتی
خورده! ۵- شهری وسط مملکت
«یزد اصفهان - شیراز»
نشانه‌اش همان رخت و لباس زیباست - حسینی که شنی ندارد و بچه
سال است! ۸- چیزی که خانها بهمه میگویند و مخصوصا سفارش
هم میکنند که شنونده بکسی نگوید - فرودگاه ساعتی «سنگی»
۷- آبریزگاه آسمان! ۱- پتیاره پاره شده!

موشکی!

۱- مسافر خانه آب! ۲- برانکار خاکروبه! ۳- پشت بام
دنیا - چاهی است در عربستان و شرکتی است در اینجا که نوشابه‌اش
دست کمی از مسهل ندارد! ۴- معمولا کسانیکه بلدند خوابشان
نمیبرد! ۵- قاطری که از آن طرف طن زده! ۱- دختر از بیخ عربا
۶- ناچندی پیش با مارکت کالا برداری میکرد ۷- سر کشیدش
یعنی مرحوم شدن است! ۸- هر دو تایش دست هیات حاکمه است!
(ع - شیر)

حل جدول شماره ۳۷

قطاری: ۱- ناخن خشک ۲- اراجیف ۳- لوس ۴- یا ۵- زن
سان ۶- ورسک ۷- دار- من ۸- مروراید ۹- ارستجانی
چناری: ۱- نامزدی ۲- ار- نو- مر ۳- خال ۴- آدرس
۵- اون ۶- خیس ۷- رواج ۸- شفته ۹- سر- را ۱۰- یاسمین
۱۱- جان کنده

اسامی برندگان جدول شماره ۳۷

۱- ملایر: آقای تقی زاهدیان ۲- تهران: آقای جهانگیر
رشتیان ۳- دزفول: آقای عبدالکریم ناجی ۴- تهران: دوشیره
آذر دبیری ۵- قم: آقای محمود شمس

باهتک «بارون بارونه»

بخو آئید

سراینده: لخت و پتی

خواننده: کمون حاجی!

برف و بارون

برف و بارونه، زمینا همیشه
«گلنسا» جونم کارا بدتر میشه
دونه‌های بارون میچکه از طاق
طاقت مخلص دیگه شده طاق
«گلنسا» جونم لباس نداره
میترسم سرما دخلش بیاره
«گلنسا» جونم کرسی نداره

پیرهن نداره، ارسی نداره
(دیم دیم دیم دیم - دیری دی دیم دیم)

ریم ریم ریم ریم دیم - ریری ری دیم دیم

دونه‌های بارون بازم میباره
میلرزیم با این لباس پاره
در این زمستون شدم بیچاره
میتروسم سرما دخلم بیاره
میتروسم سرما دخلم بیاره
(دیم دیم دیم دیم دیم - دیری دی دیم دیم)

ریم ریم ریم ریم دیم - ریری ری دیم دیم

کاریکاتور وارده:



- چرا دستتو اونجا گذاشتی؟
- آخه میتروسم بانک صادرات شعبه واز کنه!

دوبیتی دیروزی و امروزی

دوبیتی دیروزی:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری تیغش ز فولاد
ز نم بر دیده تاد دل گردد آزاد
با با ظاهر عریان

دوبیتی امروزی:

زدست معده و دل هر دو فریاد
که هر چه معده خواهد دل کند یاد
کسی روغن نباتی آورم دست
خورم تا معده و دل گردد آزاد
با با حاضر ویلان

کارون!

معلم - حسنی، روی نقشه ایران
رودخانه کارون را نشان بده ببینم!
حسنی - آقا میتروسم دستمونو
د کوسه ماهی بزنه!!

تاریخ فوت!

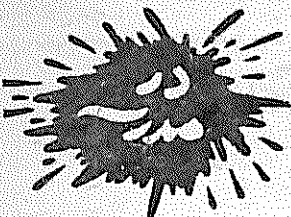
معلم تاریخ بگو بگو ببینم
داریوش کبیر کی مرد؟!
کامی - آقا، ما روی سنگ
قبرش را خوانده‌ایم!

مورد علاقه!

معلم - از چه زنگهائی بیشتر
خوشت میاد؟
محصل - آقا از زنگ تفریح!
مهدخت



★☆☆☆☆



«جواب قانع کننده»

معلم - پرویز بگو ببینم اگر
حشید ۱۰ ریال داشته باشی ۳۰ ریال
آن را خرج کنی چند ریال برایش
میماند؟
پرویز - آقا ما با حشید قهریم،
اسمشو نمیآریم!

«کشف!»

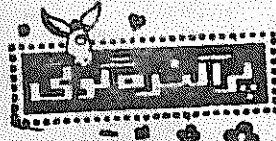
معلم - حسن آمریکا را کی
کشف کرد؟
هوشنگ - آقا ما که آنوقتها
نیویدیم تا اطلاع داشته باشیم!

«عینک!»

حسن - خدا کند امروز آقا
معلم عینک زده بینی اش را زده باشد؟!
هوشی - چرا؟!
حسن - برای اینکه من مشق
درشت نوشته‌ام میخواهم مشق ریزم
را بهش جا بزنم!

معلم - احمد چرا دهننت بوی
عرق میده؟
احمد - آقا برای اینکه هوا
گرمه، دهنمون «عرق» کرده!

بچه «درس خوان!»
فریده - خانم، اجازه میدین
من برم منزلتون بر گردم!
خانم دبیر - کتابتو جا
گذاشتی؟!
فریده - نه خانم، عکس
جیمز دینسو جا گذاشتم!



جمع وجور کننده: چراغ موشی
«ای خدا نا که چراتناشدم»
«ضربدر» بوم چرا «منها» شدم؟
«افشار»
«من تگویم که بدر دل من
گوش کنید»
سوزن آورده و یک نخ واسه من توش
کنید:
«ا - صادقی»
«از بزرگان عجب نباشد اگر»
همه شب تا سحر قمار کنند!!
«صباحی»
«ندانم کجا دیده‌ام در کتاب»
که سیخ سوزد ایندوره جای کباب
«راستی موجب رضای خداست»
«حلوا ارده» خورا کما فقر است
شیراز: «وک - فیلی»
«ای نهال آرزو، خوش زی که
باز آورده‌ام»
از برایت یک عدد موز بنان آورده‌ام!
«خ: بیگدلی»

صادرات و واردات

بحث اقتصادی
بار هوا!!

اگر یادتان باشد ، دوسه هفته پیش که هوا یکمتر به بازاری شد اداره هواشناسی گزارش داد که این بازندگی در اثر آمدن يك جبهه هوای گرم از سبیری شوروی بوده است . چندروز بعد هوا گرم شد و باز اداره هواشناسی گزارش داد که يك جبهه هوای گرم از مدیترانه به ایران آمده . هفته قبل هم که بی مقدمه يك سری ابر قلت دار به همراهی يك مشت هوای سرد از بیراهه وارد ایران شد و پدر صاحب بچه را در آورد. با این حساب باید گفت که صادرات و واردات مان یواش یواش دارد هم آهنک میشود یعنی نفت تنی هفصنار صادر می کنیم و بیجایش «باد هوا» تحویل میگیریم ؟!

«لال»
حیف پا نداشت

آن یار ماهرو که خبر از وفا نداشت تا بود، غیر شیوه جور و جفا نداشت با صورت دراز و قد بی قواره اش اسب درشکه بود، ولی حیف «تا» نداشت روزی که داشت مهر، نمیداد وعده ای روزیکه وعده داشت ، دروغا وفانداشت از من برید یار وبه بیگانه بند کرد بیگانه آنچه داشت مگر آشنا نداشت در راه عشق کام زدم سالها ولی این راه پرز حادثه هیچ انتها نداشت هر عشق داشت درد نهانی برای جان این دردها زیخت بدمن دوا نداشت هرگز نیافت راه بجائی در این دیار چون بنده آن غریب که مشکل کشا نداشت نام رجال هیچ نیامد در این غزل
پاك خانه ساختیم كه در آن بلانداشت



چینی بندزن - از وقتی چینی سانگو به بازار اومده کار و کاسبی ما پاک کساد شده .

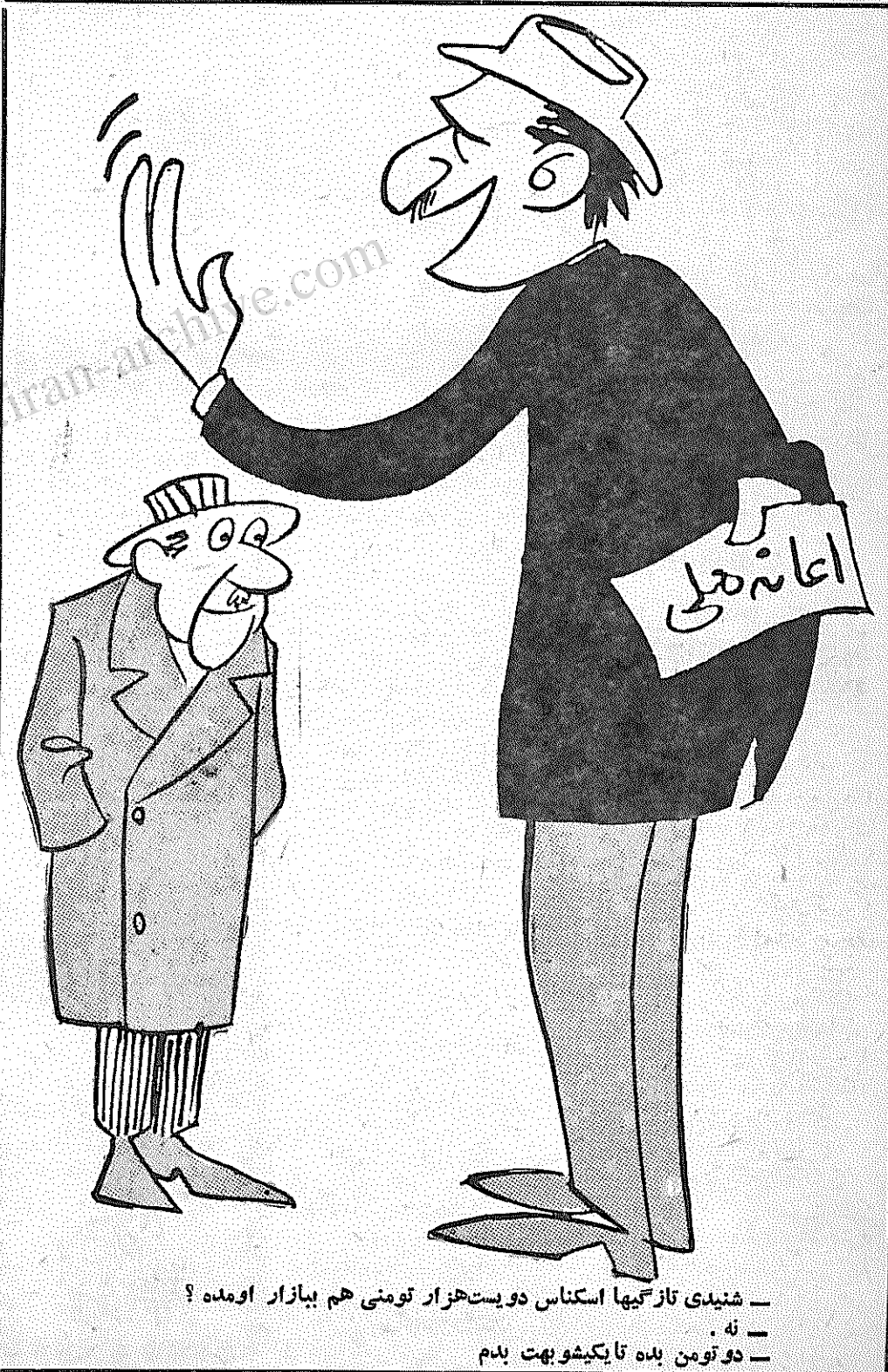
چینی سانگو

کرنداری هیچ میلی بر غذا چینی سانگو بخور، چون خوشگله چونکه سانگو اشتها آور بود آره جانم جای کندم جو نخر سانگو این چینی خوب و نازنین چونکه سانگو سنگوا زور ورده است از ظریفی نیز بی همتا بود این نصیحت را بگیرا کنون بگوش یا برای دوستان کادو نخر چونکه سانگو لطف دارد بی شمار چینی سانگو قشنگ و دلرباست خوشگل و شیک و ظریف و محکمه هر گز پنخش - حاجب الدوله - عالی الحسابی تلفن ۸۰۰۸۶

يك «سد» دیگر شکست و ۲۵۹ خانه ویران شد. «جرايد» نقشه!
دانی ای دوست چرا اینهمه «سد» میسازند؟
نقشه این نیست که سیراب ز آبت بکنند
هدف از این همه سد سازی کشگی اینست
تا بدین دوز و کلک، خانه خرابت بکنند

خروج مختار!
مختار، طفل معتاد بیگار امروز از بیمارستان خارج شد و به زادگاه خود رفت .
جرايد روز یکشنبه اولدی توفیق - در قرن روغن نباتی مختارش هم که خروج میکند از بیمارستان خروج میکند!

جای شکرش باقیه
این آقا شبی هم که زتش درد زایمان داشت شبگردی را کنار گذاشت و بیپناه کار کوچکی از خانه بیرون رفت و دیر وقت نزدیک ساعت ۳ بعد از نیمه شب بخانه آمد . قابله سه تا بچه قنداق کرده را جلوش آورد و گفت مژده بدیدید ، خانم شما سه قلو زائید . در همین وقت ساعت دیواری هم شروع بزنگ زدن کرد : ، يك، دو، سه ، آقا باخوشحالی بالا و پائین پرید و چند بشکن زد و گفت :
- الحمدلله که بخیر گذشت ! این ضعیفه بمن میگه چرا شب دیرمیاي خونه ، بیاه ! اگر ساعت ۱۲ شب بخانه آمده بودم که حسابم با کرام الکاتبین بود !
انيس آغا



— شنیدی تازگیها اسکناس دوست هزار تومنی هم بی بازار اومده ؟
— نه .
— دو تومن بده تا یکشو بهت بدم

جاروی نیتون



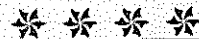
علت
- حسن چاروی نقشه انگلستان
نشسته‌ای؟
- برای اینکه باباجون می-
گفت، زبان را در محل! بهتر
میشود یاد گرفت!

نصیحت!

مهری خانم که پسر دختر
زشتی بود به دیدن برادرش رفته
بود و دید که پروین، برادرزاده
۸ ساله اش پشت پنجره ایستاده و دارد
برای پسر همسایه ادا و اطوار می‌آید.
مهری خانم جلورفت و گفت:
- آهای پروین جان، اینکار که
خوب نیست، من وقتی بسن تو
بودم مادرم بمن گفت اینکار باعث
میشود که تمام عمر زشت بشوی.
مهری بادقت بصورت عمه اش
نگاه کرد و پرسید:
- عمه جان، پس چرا نصیحت
ماماتان را گوش نکردید؟
اینس آغا

بتماشا پروم

۴ - پرخاله
یا بمسجد بروم یا بکلیسا بروم
هر کجا صرف کند، بنده همانجا بروم
گر چه آراسته ظاهر بیروت آمده‌ام
لیک چون میروم از پیش تو، رسوا بروم
دودلم بنده که پیش تو بمانم یا نه؟
مانده‌ام سخت مردد، نروم یا بروم؟
بهتر اینست که با پنجه عیاری خود
نیمه شب تا بسحر در پی یغما بروم!
منکه هر جا بروم، باز سراغ آیم
پس چه حالا بروم بنده، چه فردا بروم
گفتی امروز ز سرما، ققرا می‌لرزند
روز خوبی است، بگلگشت و تماشا بروم
کهنه‌رندان همه با پول تورفتند سویس
حقش اینست که منم به اروپا بروم
اسکن ولیره چو «لیلا» بود ومن «مجنون»
بنده مجنونم و اندر پی لیلا بروم
چه عجب گر که بکول تو شدم بنده سوار
خواهم ای دوست هم اکنون به نریا بروم!
با چنین ناز و ادائی که توداری ای یار
آخر از جور تو از شهر به صحرا بروم

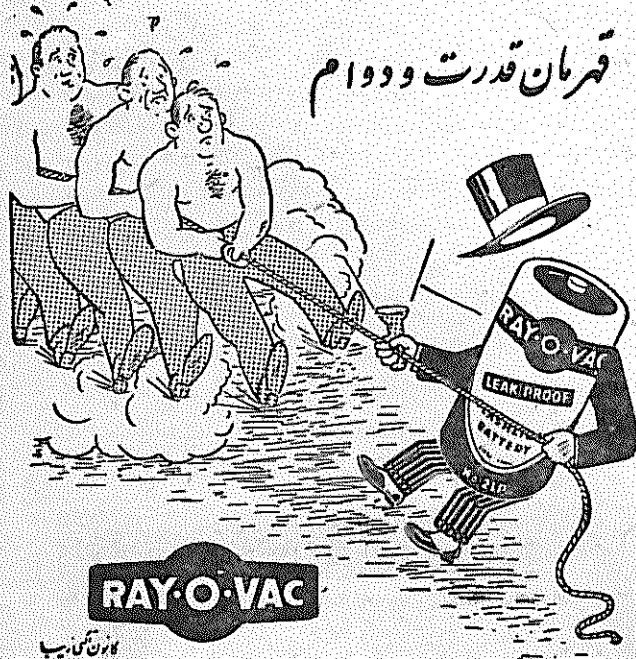


حتی برای تنبیه شوهر، جاروی نیتون بهتر از جاروی قزوینی است!

چطور؟
تنبلی!
هوشنگ - بابا جون -
خورشید دست و پاداره!؟
پدر نه هوشنگ جان!
هوشنگ - پس چطور صبحها
از پشت کوه بالا می‌آید!؟
پدر - اصغر برویک لیوان
آب خوردن برای من بیار!
اصغر - باباجون آکه بکم
آبخوردن بعد از غذا خوب نیست
خیال می‌کنید من تنبلیم می‌آد!

ری. او. واک

قهرمان قدرت و دوام



RAYO-VAC

باتریهای ۱ و ۱/۲ ولتی ری. او. واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF بوده و در اثر ماندن هرگز کهنه نمیشود هنگام خاموش بودن رادیو خود بخود شارژ نمیکرد.

باتریهای ری. او. واک برای همه نوع رادیو و سایر اقلام



پرستار (به پدر بچه) - بچه میگه تا حساب تشکیل سرمایه در بانک عمران برام باز کنی بیرون نیام!



صدافت!

خبرهای دستچین شده سزوقلمی این هفته را که با همکاری هفت هشت تا موش خوش ذوق ترتیب یافته با نقل تابلوئی از خیابان روبروی جاده نظامی عباس آباد (چهار راه قصر) شروع میکنیم:

بنگاه صدافت
خرید و فروش پهن اسب!؟
آخر و عاقبت دعوا!

جالبترین خبری که در کیهان شماره ۶۱۰۹ چاپ شده خبر پدرومادر دراز زیارت که بتنهائی یکپادرس اخلاق است و حرف شنوئی مردم از سر تا پاش میریزد:

از نزاع جلوگیری شد

دو یکی از قرامه پهلوان جوانی بنام جعفر فرزند علی که به دختر قباصلی علاقه پیدا کرده بود او را از خانه فرار داد بستگان دختر پس از اطلاع از جریان بخانه جعفر حمله کردند ولی ریش سفیدان محل و سایه دانش از نزاع جلوگیری نمودند. سایه دانش قره پس از این جریان بر پیشانیان و متمدن محل گفت: اگر فرزندان شما با سواد شوند هیچوقت این اتفاقات روی سینه و جوانها بجای فرار دادن دخترها از طریق اصلی یعنی حواستکاری و رسالت اولیای دختر ازدواج میکنند. اهالی و متمدن محل برای اینکه فرزندان آنها با سواد شوند خطای جهت تاسیس دبستان و خانه برای سکونت سایه دانش تهب کردند. سرنگار سیار کیهان.

ز دو بند!

آدمها آقدر برای هم حقه سوار کردند تا این اخلاق سگشان به حیوانات هم سرایت کرد. به خبر صفحه اول کیهان دوشنبه ۲۵ آذر توجه کنید:

«... بیلفلد (آلمان) - خبر کزازی فرانسه - دیروز یک بز کوهی ماده بعلت اختلافات «زناشویی» از باغ وحش بیلفلد گریخت - یک گراز وحشی نیز پس از فرار بز کوهی از باغ وحش متواری شد ...»

آقا گرازه، پدر خاطر خواهی بسوزد!

جشن درخت کنی!؟

یکی دیگر از «تایج» جشن درختکاری آکهی زیارت که در صفحه دوم کیهان سه شنبه سوم همین ماه چاپ شده.

آگهی

نرخ فروش درخت کاج در ایام عید میلاد حضرت مسیح شب زانوویه را شرح زیر تعیین و با اطلاع می- رساند.

۱- قیمت یک اصله درخت کاج درجه ممتاز زیر یک و بزرگ بلندتر از دو متر (که حتماً باید از ریشه کنده شده باشد) ۱۵۰۰ ریال.

۲- قیمت یک اصله درخت کاج درجه یک پربزرگ ۱۲۰۰ ریال.

۳- قیمت یک اصله درخت کاج درجه دو پربزرگ و بزرگ ۸۰۰ ریال.

۴- قیمت یک اصله درخت کاج درجه سه پربزرگ و بزرگ ۵۰۰ ریال.

شهرداری تهران از عموم خریداران تقاضا دارد بمحض مشاهده تخلف مراتب را بشهرداری- های دهگانه و یا بنادگاههای کيفر گرانفروشان (ویا به شهرداری- قسمت حراست درختها ۱۱) اطلاع دهند تا متخلفین برابر مقررات مورد تعقیب قانونی قرار گیرند.

سرپرست شهرداری تهران- توانا تبصره- ضمناً کلیه درختها- ئیکه در روز جشن درختکاری کاشته شده، ریشه کن کردن و فرودختنشان مقدم بر سایر درختهاست!؟ همه رقم اشخاص!

آنها ئیکه قصد دارند بعد بجنوب بروند اول تابلوئین را که از شیراز، دروازه قصابخانه کود موی تابها، کش رفته شده بخوانند. چون احتمال دارد بهش محتاج شوند:

سقط فروشی احمد حسین پور شیرازی همه رقم اشخاص برای راهنمایی مسافرین محترم موجود است نسبه ممنوع!؟

«خلاصه» فعالیت!

برای اینکه معنی «فعالیت» را بدانید و با «خلاصه ای» از فعالیت اداره پلیس کل ویلیل آشنا شوید خبر زیر را بعنوان آخرین تک خال خبرهای این هفته از شماره ۱۳ مجله پلیس و مردم برایتان کلیشه میکنیم بخوانید حلالان باد!

خلاصه فعالیت اداره پلیس و راهنمایی در ۱۵ روز گذشته

تصادفات - مجموعاً ۶۳ فقره تصادف در تهران روی داده که از این تعداد ۲ فقره منجر فوت و ۹۷ فقره منجر بجرح و ۷۷ فقره منجر بحسارت و ۱۰۰ فقره ممایه فنی و بقیه آن سانش بوده است.

موشهای این هفته: پرویز اردشیر - خوش ذوق - بوکان - نادان - محمد و مرتضی علوی نژاد - هیرمه دی حسینی - مشهد: بیباری - عنایت الله ج. - موشه - زناگه: محمد باقر اتالی - شیراز شیرازی - واحد اعین - پرویز.

آرزوهای طلائی!

زرد آلو عنك

کی میشه يك زن خوشگل بگیرم مثل هلو قد بلند باشه و خوش هیكل و نازك ابرو لب او قلوهای و داغ بمانند لبو بروم گردش و تفریح و تماشا با او همه جا ژست بیام، فیس کنم، باد کنم از خوشی پشتك و وارو بز نم، داد کنم!

از برایم بیزد مرغ و فسنجون و چلو املت و قیمة بادمجون، گو گو و سبزی پلو تلفن داشته باشیم و بگوئیم «الو»!

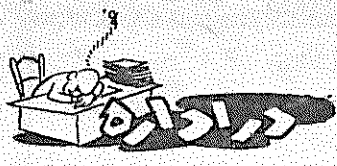
هر کجا هر خبری هست بیفتیم جلو از زمان عزب او غلی گری یم یاد کنم از خوشی پشتك و وارو بز نم، داد کنم!

صبح «قوقولی» قوقولی بنمایم چو خروس تا که بیدار شود دلبر زیبا و ملوس بهر آن لعبت فتان بکنم خود را لوس بر لب و گونه گرمش بز نم صداها بوسه ها از بدنش صید چو صیاد کنم از خوشی پشتك و وارو بز نم، داد کنم!

چند سالی بسر آمد چو بدین نحو وسیاق بچهها جا نگرقتند چو در توی اطاق! طاقم تا نشود زیر چنین باری طاق میدهم زود زن و بچه خود را سه طلاق! تا باین حيله خودم را ز غم آزاد کنم از خوشی پشتك و وارو بز نم، داد کنم!



چطور این ۱۳۰ هزار تومن رو بلند نکردن؟! -



«دستمال پشمی!»
 مدیر گل - چرا ریش تو تراشیدی؟
 کارمند - برای اینکه دندانم دردمیکرد، دستمال نداشتم روش بذارم روش ریش گذاشتم!

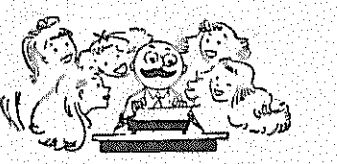
زبانو...
 ... میلی که همیشه مدیران کل در اختیار ماشین نویسهای خوشگل میگذارند!

«حواصیل»
 رئیس - چرا سوراخهای دماغت انقدر گشاد شده؟
 کارمند - قربان از بس او اخر ماه برای سدجوع «نفس عمیق» کشیده ام!

اداره...
 ... مرکز پختن تصنیف «برو جانم فردا بیا!»

«جواب قانع کننده»
 ارباب رجوع - آقا خواهش میکنم جدول را بیرین منزلتون حل کنید
 کارمند - آقا جون این چه حرفیه میزنی؟ مکه برو بچهها میدارن!

«جا کلیدی!»
 مدیر گل - این پوست نخمهها چیه پشت در اطاق کمیسیون ریخته؟
 پیشخدمت مدیر گل - قربان بنده عادت دارم وقتی «شهر فرنگه» تماشا میکنم تخمه جاپونی بشکنم!

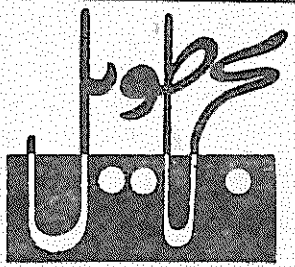


دنیای دون

... هر کس در این دنیای دون، پا مینهد از حد برون. فاکه زواج آسمون، با مغز گردد سرنگون، بابای او آید برون، پیش سر و همسر خجل، در نزد یاران منفعل، دیگر ندارد آبرو، نه از عقب نه روبرو، پیدا شود و اشش هور، گوید باو بالالاعمو - از تو توانا تن منم، خانم توئی شوهر منم، آتش بسیرت میزنم، رسوای شهرت میکنم، از پا ترا می افکنم، شیر او ژنم روئین تنم، از جا بجمبی میزنم در قتی تو گوشت!

در شرکت واحد شیبی، صحبت شد از نوشین لپی، نوشین لب خوش مشربی، خوش مشرب پرغبی - اسما شجاع دین و دل، رسماً بسی پیمان گسل، مردم زدمت او گسل، تا از ما لیر آمده، با ناز و باقر آمده، همراه ناصر آمده، باموی فر فر آمده - امروز در تهران تکه، گاهی بچشمش عینکه، روغن زیشش میچکه، شلمیم اوزرد که شلوار ماتیم او ککه، از نوک پا تا فرق سر، پرها یبو پر شور و شر، تا بید از سوئی خطر، این لعبت زرین کم، جنجال برپا میکنم - فریاد و غوغا میکنم، تاخوش را جامیکنم، اونوقت لاا میکند. گوید مداخل کم شده، پشتم زمخت خم شده، شرکت دچار غم شده - از هر طرف میدم ضرر، شرکت شده خیلی پکر، بیرون میارم من جگر، هم از پدر هم از پس، باید بسوزد خشک و تر، از تاجر و از پیشه ور، از کاسب و از پیله ور، باید بگویم ای پس، الحق سزاواری بگوئیم آفرین بر عقل و هوش!

ای شرکت پرملعت، میگی ثناری منفعت، جون خودم جون نندت - باما دگر شوخی چرا، احسنت، مرس، مرحبا! این حرفهای ناروا، دیگر نباشد پا بیجا، مخلص کجا آقا کجا، کب میزنم جون شما، کمتر بفرما ادعا، حرفت همه باد هوا، رسوا شدی در شهرها، مردم زدمت در عزا، بوق شما دارد صدا، آخر کجائی آخدا، مارا بیا راحت نما، خرجش زباده اشجا، تا کی بمانم هر طرف، بهر اتل در توی صف، از فحش لبها پرز کف، اوقات من گردد تلف، من در تعب او در شمع، اونوقت میکه دم تزن گر میزنی با زور میسازه خموش!



باز هم آخرین خبر :

اهدای و هدیه

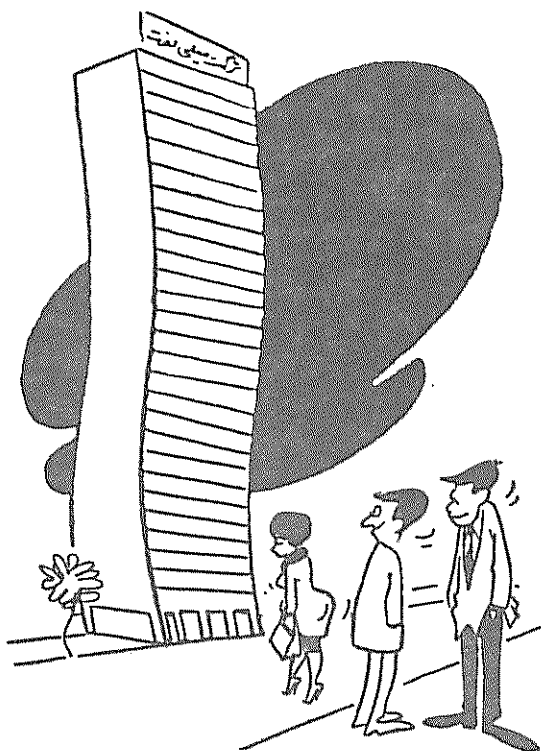
طبق نوشته روزنامه‌ها آقای صدراعظم به مشمولین « وعده » دادند که تقاضای آنها مورد بررسی مقامات مربوطه قرار خواهد گرفت... و ما بسیار خوشحال شدیم که عمل بررسی کردن يك تقاضای ساده هم که نه تحمیل به بودجه کل میشود و نه مستشار و کارشناس لازم دارد، به « وعده » بر گزار می- شود چون اگر این يك کار بدون وعده انجام میگرفت فی الواقع همانگی دستگاهها بهم میخورد!

انسداد راهها
بطوریکه از وزارت راهداری اطلاع میرسد کلیه راههایی که بجهت کارمندان دوپایه منتهی میشود تا آخر ماه جاری بسته است بنا بر این رانندگان طلبکار باید با « رنجیرا » حرکت کنند!

زندهای زشت بیشتر از هر کس بهخترع « بالاساکه » مدیونند!
« .! »

تنها دلخوشی!

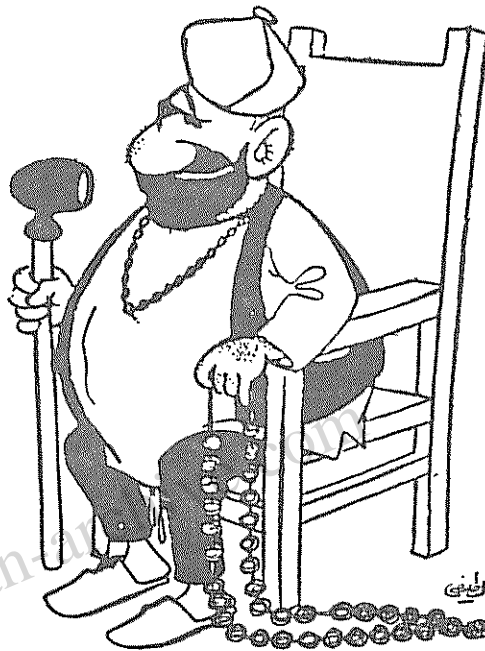
بندهام نوکر محنت کش و اوبلائی دارم آقای زبختی و عجب آقائی!
لنگه حرمله‌ای، ابن زیادی، شمری یا که تیموری و چنگیزی و آتیلانی جای شکر است که خود نم نمکیده است هنوز آنکه باشد بصفت همچو دراکولانی سر همراه، شود قسمت من جای حقوق کتکی، چوب و چماقی، لگدی، تیبائی بسم غرد و توپ آید و سر کوفت زند خانم او ۴۰ بود لنگه زن بابائی کاسه‌ای گر که ز دستم فتنو در شکند، بر سر بنده بپا میکنند او غوغائی دهدم نان و عجب نان بیاتی که مپرس! پخته بوده است سه مه پیشترش نانوائی بسکه این هر دو خمیسند، ندارم امید که پس از مردشان هم بخورم حلوائی اینهمه زحمت ورنجی که درین خانه کنم حاصلش نیست بجز محنت جانفرسائی دائماً گرسنه و لختم و از بی پولی « خر قه جائی به گرو رفته و دتر جائی » باهمه وصف، چو گویم بدشان، میگویند هست بدگویی ما، چون تف سر بلائی دل بنده است بدین خوش، که دهد کام مرا کلفت خانه که باشد صنم زیبایی « خروس لاری »



دبلمه یکبار (برفیش) - تو واسا خودش جگرت لک زده، من برای کاروبار و حقوقش!

حرف پیخود
وزیر بادگستری اعلام کرد که پرونده شهرتاری از عجایب کارهای ادارست زیرا پزشکی‌سالمها در اروپا بود از شهرتاری حقوق میگرفت.
البته در عجایب بودن پرونده شهرتاری تردیدی نیست اما نباید فراموش کرد که این پزشکی‌سالمها اگر پول پیخود میگرفت افلا حرف پیخود نمیزد در حالیکه در همین تهران اشخاص، پول پیخود میگیرند که هیچی، بکروزم، مانده به نزول برف به مردم هشدار هم میدهند که منتظر گرمای شدید باشید!

در ایران، مسلمانها خیلی بیشتر از کاتولیک‌ها برایشب ژانویه خود کتون میکنند و در جشن‌های شب ژانویه هه ساله عده‌ای هم از حاجی‌ها دیده‌شوند!!



کاتولیک تر از کاتولیک‌ها، حاج محمدحسین مسلمان زاده؟! (طنز)

الکلنگ فرهنگی

يك مقام مطلع مالی دروزارت معارف، بخبرنگاران جراید گفت: - وزارت معارف ده میلیون تومان صرفه جوئی دارد.
ويك مقام غیر مطلع که مالی، هم ندارد (!) در دفتر روزنامه توفیق در پاسخ گفت: - اگر این چهار تا و نصفی دبیرستان دولتی راه تبدیل به ملی‌ش میگردند و از بچه‌های این مدرسه‌ها هم چهار لایه‌ها میگرفتند وزارت معارف اصال بیست میلیون صرفه جوئی داشت و لذا باین نتیجه میرسیم که طبق الکلنگ فرهنگی هرچه دبیرستان کمتر، صرفه جوئی بیشتر.

وصیت نامه گندی

طبق گزارش خبر گزار بهار هفته گذشته وصیت نامه گندی منتشر شد. طبق این وصیت نامه، گندی قسمتی از اموالش را به مؤسسات خیریه بخشیده و بقیه را هم بزن و فرزندانش. در محافل سیاسی گفته میشود جک را بی اکنون از دونظر بد آورده است. یکی از این نظر که دادگاه با آزادی او بقید ضمانت موافقت نکرده و دیگر از این نظر که وصیت نامه منحصرأ بدست پلیس دالاس نیفتاده چون اگر بدست پلیس میافتاد بطور قطع وصیت گندی در این جمله خلاصه میشد: جک را بی را آزاد کنید او بیگناه است!!

روغن و آینه

از چند هفته قبل با اینطرف نوعی آینه بغلی در بین مردم توزیع میشود که يك روی آن مخصوص تماشای قیافه است و روی دیگر آن، اسم یکی از روغن‌های نباتی نوشته شده است. در محافل روغنی گفته میشود این طرز تبلیغ برای يك کارخانه سازنده روغن نباتی بسیار مؤثر و مفید میباشد چون کسی که از « روغن نباتی » استفاده کرد بلافاصله میتواند قیافه خود را در آینه مورد بحث نگاه کرده و ببیند آیا « تغییر جنسیت » داده است یا نه؟



امید ایران - فلور راجه کی کشته است؟
کاکا - کسی که میخواست اینهمه سوژه نون و آردار بدست شما بدهد!
اطلاعات هفته‌گی - این زن از جان من چه می‌خواهد؟
گشیز خانوم - از جونت هیچی ولی مثل اینکه يك چیزی از جیب می‌خواهد!
امید ایران - آزادی چیست؟
کاکا - دو متر و نیمش یک دست کت و شلوار میشه!
تهرانصورت - مسائل جنسی را باید صاف و بی‌پرده مطرح کرد.
کاکا - جو... نم! پس حالا میتونیم صاف و پوست کنده بگیریم « فلانی جنش خرابه »!
امید ایران - هنوز مجلس مردم را جلب نکرده است.
ممولی - آخه بهمین سادگیها که نمیشه کسی را جلب کرد، اول باید و قه جلب گرفت بعد باید رفت آجان آورد!
اطلاعات هفته‌گی - « پنجم مرغ » مانده بهشتی است.
توفیق - با این نرخی که داره البته!
روشنگر - چگونه زندگی کنیم؟
کاکا - ایه... همچنین بفهمی نفهمی!
اکونو میست - بزرگترین مشکل اقتصادی ایران علاقمند نبودن مردم بکار است.
کاکا - بفرمائید علاقمند نبودن کار بمردم!!
اطلاعات - اتوبوس شرکت واحد آتش گرفت.
اتگولکچی - روز کاری جان ما را سوختی - برو جودت این چنین آتش فتاد!
کیهان: صیادان تور نیاندازند.
گشیز خانم: تور نیاندازند یا بتور نیاندازند؟!
اطلاعات: برف سنگینی سراسر کشور را پوشاند.
اتگولکچی: کاشکی يك چیزی هم پیدا میشد که ما را می پوشاند!
کیهان: از نظر انگلیسی سال ۱۹۶۴ فرصت منحصر بفردی برای تأمین خوشبختی و امنیت نوع بشر است.
توفیق: البته بشر انگلیسی!
کیهان - هزار نامه از کارمندان دولت بکمیسرون استخدام رسیده است.
کاکا - هزار نامه مردم یکی اثر نکند!
اطلاعات - نخست وزیر بمشمولین وعده داد.
ممولی - خودش خیلیه!

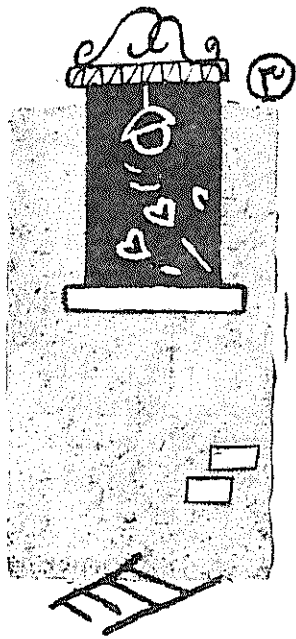
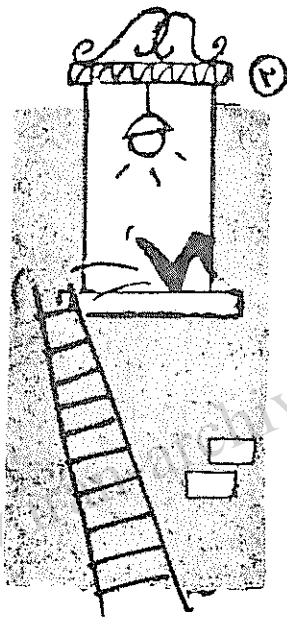
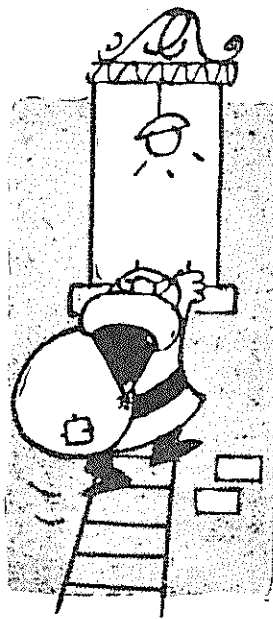
زمستان

فرجیان (شعر نو)

خدایا چه سازم؟ رسیده زمستان،
ابرو برف و باران.
نباشد مرا جامه‌ای نرم و چسبان،
سفید است دشت و بیابان،
که از بنز بهتر بود اسب‌ناری!

نیاید بجز سوز سرما، بجز برف و باران، سرام
و کهفت هرگز ندارد، چراغ!
چنان زمهریراست ناف اطاقم، چاقم، چماقم، سماقم،
الاغم، نه، بلکه فقط پشگل ماچلاغم (۱)
تو کوئی چنان آبخاریست چشم و دماغم!
کجائی بخاری؟ چرا بی بخاری؟

بفکریدم (۱) امشب که گر دربرم یار بودی،
ز گرمای او بدنبودی؟!
دراین فکر بودم بحالی که گفتی تزاری، خمودی
که بر گوش من گفت هاتف سرودی:
- بخواب حال نداری، بخواب حال نداری!



تاکنون راجع به فرنگ کتابها و سفرنامه‌های زیادی خوانده‌اید ولی این یادداشتها چیز دیگریست. در این نامه‌های مشغول کننده، نویسنده نخله و موشکاف ما ایران و فرنگستان را باهم مقایسه میکند و با قلبی شیرین فرنگ را آنطور که هست - نه آنطور که شنیده‌اید - شما معرفی مینماید.

اصغر جون لام علیک

پاریس - ۱۹ دسامبر

اصغر جون، باز هم «لام علیک»!

خیلی وقت است که برایت کاغذی ننوشته‌ام، دو سال و شاید هم سه سال شود. شاید تو هم پیش خودت راجع بدوستی ما گفته‌ای «پارسال: دوست، امسال: آشنا... و لابد سال آینده هم: غریبه!» ولی نه داداش، دوستی ما بقول معروف «دیرو زود ممکن است بشود ولی سوخت و سوزنمیشود!»

.. راستی راستی که این ضرب‌المثل‌ها و تک‌بیتی‌ها خیلی میان جان ما ملت رسیده‌اند و خوب بهانه‌هایی دست مأمیده‌اند! - انشاءالله یک دفعه هم راجع بهمین ضرب‌المثل‌ها میان برات مینویسم.

و اما چه شد که یکمرتبه مکاتبات من قطع شد: قضیه این بود که چون خاطر تو خیلی عزیز بود من کتابچه‌ای درست کرده بودم و در اینجا بهر مسئله و موضوع شیرینی برمیخوردم که فکر میکردم برای تو دانستن آن لازم و جالب باشد و پیشی یادداشت میکردم (باضافه تک مضرب‌ها و حاشیه نویسی‌های خودم) و بعد برایت توی نامه‌هایم مینوشتم. آن آخری این کتابچه، دفتری شده بود با بیش از دویست سیصد صفحه یادداشت، پراز «سوز» های جالب و شیرین... راستی که من چقدر وقت صرف این یادداشتها کرده بودم! و چقدر آن کتابچه را دوست داشتم!

... بجان تو نمیدانی من در چه لحظات «حساسی» بهترین «مشغولیت» ها (۱) را مینداختم کنار و آن کتابچه‌ام را می‌آوردم بیرون و شروع میکردم موضوع جالبی را که بذهنم رسیده برای تو یادداشت کردن! ... این فرنگیها راهم که نمیشود حرف حالیشان کرد، لذا خیال میکردند من دیوانه‌ام! (یا دست کم: خلی)

اینجا را داشته باش تا من بقیه قضایا را برایت تعریف کنم:

شاید اطلاع داشته باشی که در پاریس یک دانشجوی خارجی مثل من، یک «خانه بدوش حرفه‌ای!» است و مرتباً باید مال و اموالش را بردارد و از این اطاق خالی بآن اطاق خالی و از این هتل خرابه بآن هتل خرابه نقل مکان کند! ... عین حزنون؟!!

همه دارو ندار و زندگی مادانشجو‌ها هم معمولاً در یک چمدان و یک کیف دستی خلاصه می‌شود که توی چمدان کتابها و روخت و لباس و خانه زندگی ما را می‌گذداریم و توی کیف دستی هم خمیر دندان و مسواک و حوله و دم‌پایی و «ربدو شامیر» و سایر خرت و پیرت‌هایی را که دم‌دستان احتیاج داریم.

بعد از چندی دانشگاه تعطیل شد و ما «خانه ما را» کردیم توی یک چمدان و چمدان را گذاشتیم توی صندوق ماشین و با رفیق ایرانی‌مان راه افتادیم برای تعطیلات برویم جنوب فرانسه بینیم این «کوت دازور»، «کوت دازور» ی که هی در ایران میگفتند کجاست؟ ناگفته نماند که آن کتابچه یادداشت دویست سیصد صفحه‌ای ام راهم گذاشتم توی چمدان، آن ته ته، که خوب محفوظ باشد چون واقعاً بجانم بسته بود.

تا شب نصف راه را رفتیم و شب‌خسته و مرده رسیدیم به شهر «لیون» که یکی از مهمترین شهرهای فرانسه است.

در یک هتل اطاقی گرفتیم و خواستیم چمدان ما را باهمه بقیه در صفحه ۱۹

مأمور آتش نشانی
دختر خوشگلی بمأمور آتش نشانی که او را از امر کک نجات داده بود گفت راستی جرأت و شجاعت عجیبی در نجات دادن من بکار بردید.
مأمور خنده‌ای کرد و گفت: نه، خانه‌پس خبر ندارید من سه نفر دیگر را که میخواستند شما را از آتش نجات بدهند از پنجره بیرون انداختم.

اگر آتشی:
اگر یک نفر باشد عقیده‌ای ندارد، با خود حرف می‌زند و غصه می‌خورد!
اگر دو نفر باشد پشت سر دیگریان صفحه می‌گذارد!
اگر سه نفر باشد اختلاف عقیده پیدا میکند!
و اگر چهار نفر باشد یکی از آنها برای سه نفر دیگر باجها با نك صادرات را بازه میکند!!
«ابول‌خان»



سازش موش و گربه

عده‌ای از خوانندگان عزیز روزنامه توفیق از ما پرسیده‌اند که آیا سال مسیحی‌ها هم مثل سال ما مسلمانها «گرگ» و «شغال» و «خرگوش» و «بوزپلنگ» و غیره دارد و هر سالی را با اسم یکی از حیوانات مینامند یا اینکه رسم دیگری دارند.

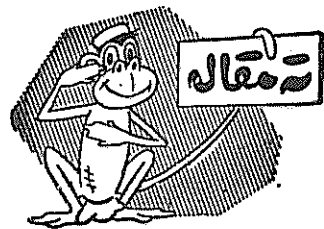
در پاسخ این عده یادآور می‌شوم که سال مسیحی‌ها با سال ما از این حیث هیچ تفاوتی ندارد و همانطوری که ما مثلاً سال ۱۳۴۳ را سال «تنگ» مینامیم آنها هم همینطور سالها را بنام حیوانات میخوانند ولی برخلاف ما که فقط اسم یک حیوان را روی سال می‌گذاریم آنها اسم دو تا مثلاً «جانور» را به «یک سال» میدهند سال ۱۹۶۴ فرنگی که همین روزها شروع شده سال موش و گربه است و همین مناسبت هم خبر گزاریهایی خارجی متفقاً اظهار عقیده کرده‌اند که سال آینده مسیحی سال سازش بین شرق و غرب است. و شاهدشان هم این بیت شعر است که می‌گوید:

از سازش بین گربه و موش
بر باد رود دکان بقال

از حقه‌های عشاق برای ملاقات معشوقه در شب ژانویه!

جرثقیل!

- بابا جون چرا جرثقیل آورده‌اید توی خانه؟!
- میخواهم ببینم میتوانم با آن ماهانت را از پشت میز توالتش بلند کنم یا نه!



«دکتر ممولی... با زهم بیمه خانوما و آقایونای خودش سلام میده!»

مدت زیادی بود که «دکتر ممولی» سعادت نداشت خدمت «خانوما و آقایونا»ی خودش برسد ولی در عوض مثل صدر اعظم کلنگی «بسیار خوشوقت هست!» که از این هفته - که روزنامه با صورت و سیرت باز هم عالیتری تقدیم حضورتان شده - خدمت میرسد.

همانطور که ملاحظه کرده اید از این هفته با زهم اصلاحات فراوانی در روزنامه به عمل آمده است. البته این کارهای اصلاحاتی کارها کا کاتوفیق تومنی هفت سنار با کارهای اصلاحاتی دیگر «۹۹» فرق دارد.

از لحاظ قیافه ظاهری و زیبایی صفحات، از صدر تا ذیل هر صفحه و از صفحه اول تا صفحه آخر آن تغییر کرده و اکنون آن عده از خوانندگان عزیز ما که با روزنامه‌های فکاهی دیگر آشنائی دارند میتوانند بجز آن بگویند که چه از حیث رنگ آمیزی و کاریکاتورها، چه از حیث سر کلیشه‌ها و سر صفحه‌ها - چه از حیث صفحه بندی و کادرها، چه از حیث چاپ، زیبایی و روزنامه فکاهی دنیاست.

از حیث باطن و محتوی نیز مندرجات روزنامه بسیار شیرین - تر و متنوع تر از سابق شده است که خودتان میخوانید و قضاوت میکنید.

راجع به هفت زار و دهشی! بودن قیمت توفیق مدتهاست که خواننده‌ها بما متلک میگویند! درد دل آنها اینست که: «توی این سال و زمانه دهشی هیچ کجا پیدا نمیشود که شما قیمت روزنامه را گذاشته اید هفت زار و «دهشی» و از طرف دیگر امروز بگدا «دهشی»! بدهی بر نیمی دارد آفت چطور کارکا دهشی بر میدارد؟! والله راستی اینست که گرچه حرف خواننده‌های ما صحیح بود ولی ما باز نمیخواستیم قیمت روزنامه را هشت زار بکنیم ولی الان چون خرج کلیشه و گراورسازی ما زیاد شده و از طرف دیگر قیمت کاغذ سفید تقاضای ما برای صفحه‌های روی روزنامه مصرف میکنیم بالا رفته، مجبوریم که به هشت زار کردن روزنامه کردن بنهیم و انشاالله از اول ماه آینده قیمت آنرا سراسر است میکنیم هشت ریال.

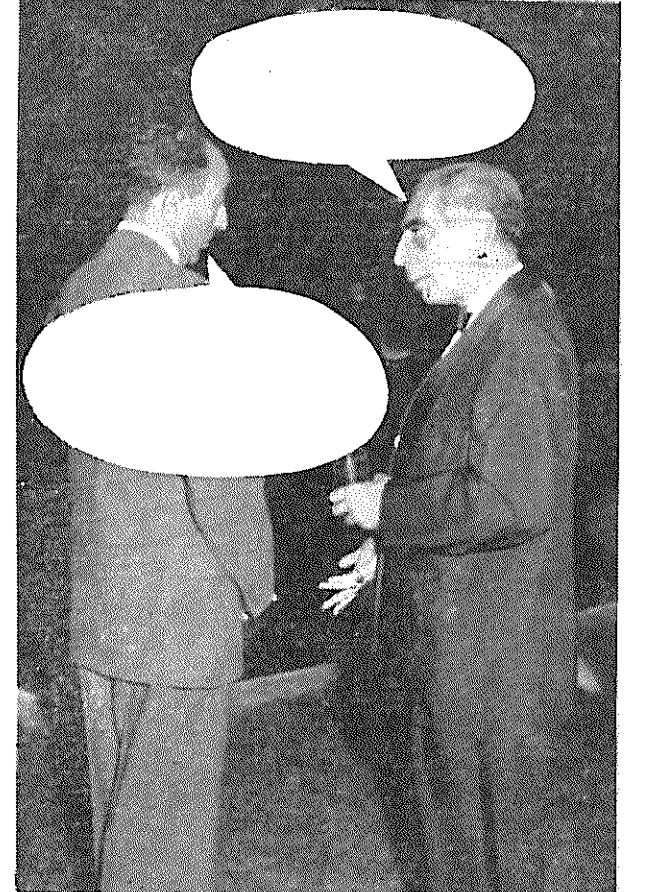
ممولی، بعد از این همه مدت برای شما گفتنی خیلی زیاد دارد ولی برای اینکه زیاد پر چانگی نشده باشد ازتان اجازه مرخصی میگیرد تا هفته بعد. عزت زیاد!

دفع فاصد با فصد!؟ شبهه اشعراى كازرونى

یار گفتا : نانت آجر میکنم نیست بی علت، اگر از جنس زن ؛ باطناً از دست او بیچاره ام از غمش هر شب شکم را زور کی چون شدم شنگول ، مثل اغنیا میزنم تپا به باد و آب و خاک چون مدیر کل ، درون میکنده نیمه شب روغن نباتی میخورم گر زخم از خانه بیرونم کند روی گاه و بونجه بیتوته کنان چون شود لجباز یار خیره سر يك گرم روغن نباتی میخورم هه سرم را پاك دلخور میکنم!

مسئله بقیه مضمون كوك كردن!

از این هفته برای شما چند بن ستون ابتکاری تهیه دیده ایم یکی از آنها همین «مسئله مضمون كوك كردن» است. عکسی که در زیر چاپ شده ، همانطور که ملاحظه میفرمائید ، اولی «صدراعظم کمربندی!» است و دومی «صدراعظم کلنگی!». عکس بسیار جالبی است و عکاس نخاله ما باز رنگی فراوان آنرا از يك ملاقات این دو صدراعظم ، یا بهتر بگوئیم : از ملاقات «کمربند!» و «کلنگ!» برای شما گرفته است. ایندو ، همینطور که می بینید ، دارند با هم صحبت میکنند. ولی ماحرفشان را نشنیدیم که چه میگویند (همانطور که آنها حرف مانشنیدند و نمیشنوند!) لذا جای حرفهایی را که از دهانشان در آمده خالی گذاشته ایم که شما حرفی را که بهم میزنند حلس بز نیند - و برای ما بنویسید که بهم چه میگویند؟ چند سال ما برای اینها مضمون كوك كردیم حالا نوبت شماست که برایشان مضمون كوك كنید. دیگر بینیم چه میکنید؟ ... این توی و این میدان!



توضیح: کسانی که میخواهند روزنامهشان ناقص نشود میتوانند يك تکه کاغذ سفید روی این عکسها بیندازند و خیلی خلاصه، در جاهای خالی، صحبت ایندو را بنویسند. خوشهزه ترین جوابها بنام فرستنده آن در روزنامه چاپ میشود.



گدا - آقایون ، در این شب ژانویه ، شب خیرات ، شب میرات ، به چیزی هم بمن فقیر عاجز کمک کنین!؟

بقیه نامه های يك ایرانی

خستگی ، به کولمان بکشیم و بطقه شمش هتل ببریم که رفیق همفرمان گفت : «بابا تو هم عجب آدم بدبینی هستی، هنوز خیال میکنی توی ایران زندگی میکنی! ... اینجا فرنگستان است ، بگذارتوی همان صندوق ماشین باشد .» من هم که حرفهای «فرنگ» همچنین! و فرنگ همچنان! ... که در ایران زیاد میگویند ، هنوز توی گوشه بود کفتم خوب - ولی باز احتیاط را از دست ندادم و چون هتل مان نزدیک ستاد ارتش شهر «لیون» در بزرگترین میدان شهر بود «اول» ما را برداشتم بردم توی میدان روبروی در «ستاد» که يك نگهبان هم جلوی آن پاس میداد پارک کردم و رفتم با خیال راحت توی هتل خوابیدم .

... صبح خوشحال شدیم پول هتل را دادیم و کیفهایمان را برداشتم بطرف مابین راه افتادیم ولی وقتی که بمابین رسیدیم خیال میکنی چه اتفاقی افتاده بود؟ آره همانکه حدس میزنی : دیدیم دزدها ماشین را شکسته اند و جفت چمدانهایمان را برده اند! ... من خشکم زد! ماتم بود! فرنگ و این حرفها؟ همان فرنگی که اینهمه در مدح و ثنایش بر ایمان آسمان و ریسمان می یافتند؟ استغفرالله!

بد نیست برایت بنویسم که بعد از چندماه وقتی که خبر دزد زدن ما در دیار فرنگ بگوش «ننه جون» رسیده بود با کوره سوادى که داشت برآیم نوشته بود .

«اوا ننه خاک عالم! مگه تو فرنگستون هم دزد پیدا میشه؟!»

«طافلك» «ننجون» من خبر نداشتم که همه دزدهای مملکت ما هم یا از «فرنگستون» آمده اند و یا از «فرنگستونیا» تعلیم گرفته اند!

بعله آقا ، همه داروندار من یکطرف آن کتابچه یادداشتیم یکطرف!

من از هیچی باندازه بودن آن کتابچه ام آتش نگر رفتم و چنان از ته دل سوختم که اصلاً بکل «سوژه» یادداشت کردن را گذاشتم کنار و دیگر توانستم برای تو نامه بنویسم .

ولی این قهر با خودم و با «نامه نویسی برای تو» توانست زیاد ادامه پیدا بکند چون از طرفی من نوشتنی زیاد داشتم و از طرف دیگر هیفم میآمد برای تو که آدم خوش ذوق و نکته سنجی هستی آنها را ننویسم .

خوب اصغر جون حالا که علت قطع مکاتبه ما را برایت شرح دادم ازت خدا حافظی میکنم و قول میدهم که دیگر هر هفته مرتب برایت کاغذ بدهم. قربان تو: جواد هفته آینده :

جریان دزد زدن جواد آقا و همسفر ایرانی اش در فرنگ - فعالیت مشعشعانه پلیس فرانسها (!) برای پیدا کردن دزد جواد آقا! - دلنداری پلیس!؟ - فرنگی که جواد آقا شنیده بود و فرنگی که جواد آقا دید - و بقیه قضایا ...

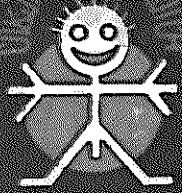
روزنامه نگاه

توتینا

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

این روزنامه نخستین پیمان ۹ ساله ۹۱ سال است!

چون گشت هیچ دست با شتر زبانه
حقیقت سرگرم از آن که دلک



رئیس بیت تحریریه: دکتر عباس توفیق

سربریر: حسین توفیق

صاحب امتیاز: حسن توفیق

توتینق روزنامه ایست قبی و مستقل که هیچ حزب و دست و پایی نماند

- داداش با سوز و سرما چطوری؟..
- دوره سازندگیه ... باید ساخت!



لطیف